

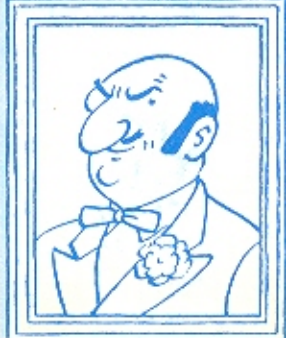
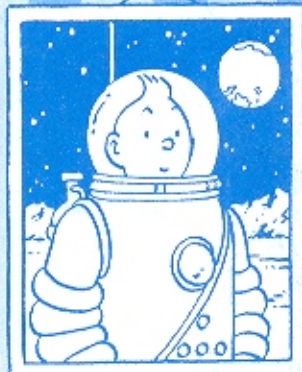
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# ماجرای تورنسل



انتشارات پونیورمال



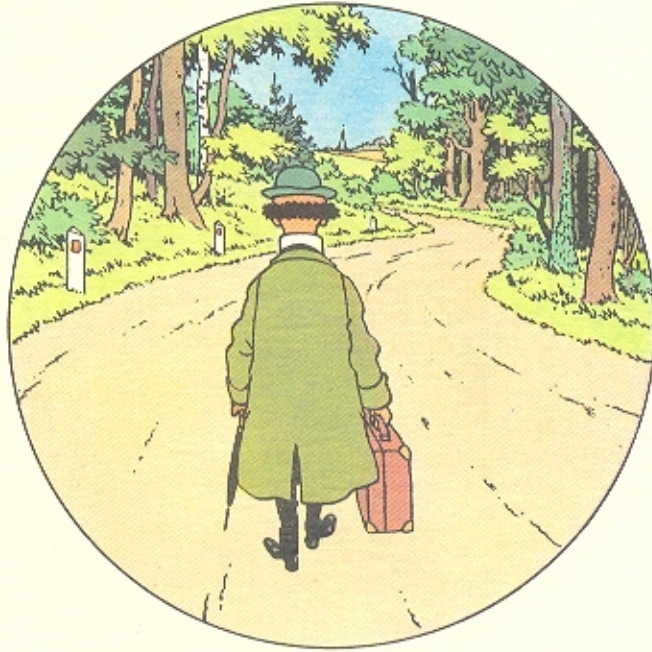




هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# ماجرای تورنسل



انتشارات یونیورسال



ماجرهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

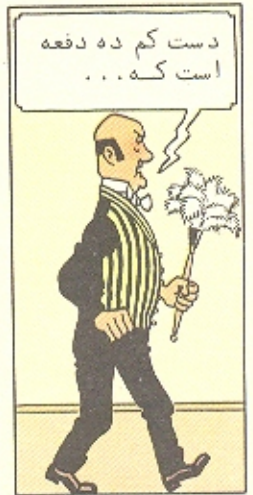
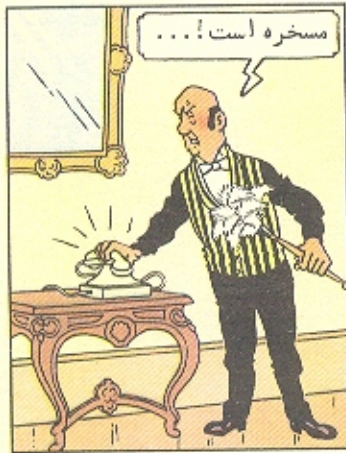
نام پدیدآور	انتشارات	توسط	زبان
هامبورگ	CARLSEN	«	آلمانی
نیویورک	GOLDEN PRESS	«	انگلیسی
لندن	METHUEN & Co.	«	انگلیسی
ریودوزا نیرو	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	«	برزیلی
کپنهاگ	ILLUSTRATIONSFORLAGET	«	دانمارکی
بارسلون	JUVENTUD	«	اسپانیایی
هلستینکی	WERNER SUDERSTRÖM	«	فنلاندی
آتن	PEGASUS	«	یونانی
تل آویو	MIZRAHI	«	عبری
ژن	GANDUS	«	ایتالیایی
دورنیک	CASTERMAN	«	هلندی
توکیو	SHUFUNOTOMO	«	ژاپنی
لیسبون	ASTER	«	پرتغالی
استکهلم	ILLUSTRATIONFÖRLAGET	«	سوئدی
تورن - بلژیک	CASTERMAN	«	فرانسوی
تهران	یونیورسال	«	فارسی

© Casterman - Droits de traduction et de reproduction réservés pour tous pays.

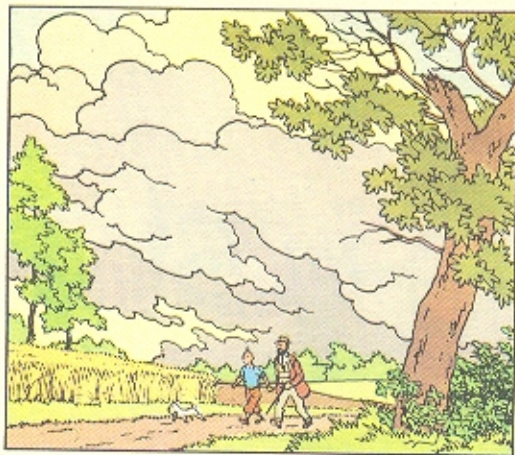
حق چاپ ، ترجمه ، نقایذ ، اقتباس و عکسبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به «شرکت انتشارات یونیورسال» میباشد.  
صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۸۹۲۸۹۷



# ماجرای تورنسل







انگار سکوت از ما خوش نمیاد! ...  
هوا داره طوفانی میشه ...

آره، بهتره به  
قصر برگردیم.



ب ر ر م

آی! بارون گرفت ...



لعنت بر شیطان! بین با  
کلاه خوشکلم چی کرده!



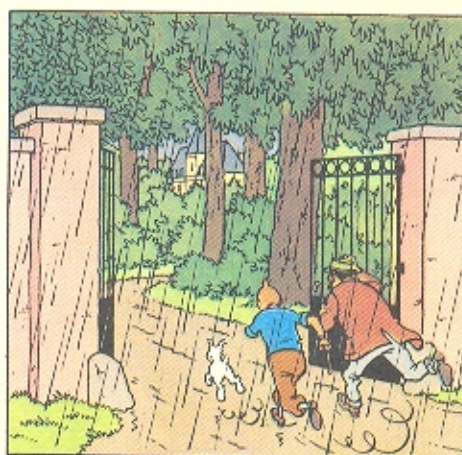
کلام! کلام! کلام!



متشکرم دوست عزیز... بدون  
تو ما حتماً خیس میشدیم.



این نستور عزیز... عقلش رسیده  
چتر برداره پیشوازمون بیاد.



به سر پیشوای بزرگ قسم که به  
نفر دیگه هم اونا را می‌پاد...











اگه دستم به این زنه برسه!...



لعنت خدا بر شیطان!



ناپدید شد!... دود شد!  
بیچاره!... این  
وحشتناکه!...



چای نگی  
تای نگی  
چای نگی



دلینک  
دلینک  
دلینک



آخه این گلدون لعنتی چطور شکسته؟... این که دیگه کار  
صاعقه نیست...

درستسه، منم سردرنمی آرم.



ای خدا! گلدون چینی نازنین من!



این دفعه دیگه فهمیدم! کار، کار، کار،  
این میلوی ایلیس تست!...

کاپیتان، این غیرممکنه!  
آخه اون چطوری...!



حالا هم آینه فلورانس  
زیبای من!...



باز هم!...

پلینک  
هاف  
فش  
مردر



تق  
تق  
تق



چه بدبختی عجیبی!  
دیگه چه خبره!

تق  
تق  
تق



لعنت خدا بر شیطان!... برق قطع  
شده: فقط همینو کم داشتیم!



چرق





صبر کن... بگو ببینم، کی هستی؟

آه... بالاخره!...

چه بکنم آقا...؟ باز کم...؟  
باز کن، نستور!



پیش خودم گفتم: "سرافین، حالا چکار میکنی؟" همین الان ویلای شماره دیدم... بخودم گفتم باید به همین جا پناه بگیرم... بگیرم.

پس تا بارون بند بیاد بیا تو...

بله داستان مفصله!... با اتومبیل رد میشدم که پهبو شیشه جلو و بعد همه شیشه‌های ماشینم جرینگی می‌شکنن!... بارون هم که میدونین مثل سیل میاد!... پیش خودم گفتم: "سرافین (آخه اسم سرافینه)، سرافین لامپیون از شرکت بیمه مونداس!... خوشوقتم..."

لعنت خدا بر شیطان، آدم اینطوری وارد خونه کسی میشه... تازه اینجا چکار داری؟

آخ! داستان درازه...  
برق اومد!



داری ویسکی میخوری...؟ لیوان هم واسه من بریز، البته از ش زیاد خوشم نیاد، اما الان خیلی تشنه!

صاعقه...؟ ها! ها! ها! خاطر جمع هستم که حتی بیمه هم نیستی، هان، شیطان؟ خوب، شانس آوردی که سرافین لامپیون از اینجا رد میشده، به کنترات مامانی واست حاضر میکنم.

خیلی لطف داری.

به، به، با عیال مربوطه حرفتون شده...؟  
من... احتمالاً کار صاعقه است...

راستی خونه تو هم بدن نیست! البته من از خونه‌های جدید بیشتر خوشم میاد، اما هرچی باشه...



این اخلاقو از عمو آنتونکم به ارث بردم که سلمونی بود. حیف که باهاش آشنا نبودی... آدم شوخ طبعی بود که نگاهش پیدانمیشد! همیشه داستانهای تعریف میکرد که آدم روده بر میشد... مثل این یکی، گوش کن... ماجرا تو به ترن اتفاق می‌افته و...

به سلامتی!

صندلی‌های تو هم بدن نیستن... میدونی من اهل تعارف نیستم، آدم اهل دلی هستم. هر کی با من باشه هرگز حوصله اش سرنمیره. این موضوع ثابت شده!





ها! ها! ها! این موضوع منو  
بیاد یکی از داستانهای عمو  
آنانول می اندازه... صبر کن  
یادم بیاد... آه، بله... به  
آقای وارد کافه ای میشه و به  
لیوان آبجو سفارش میشده،  
موقعی که میخواد اونو بخوره،  
بخودش میگه...



تو به این میگی خنده دار! فقط همینو  
تونستی بگی؟! ...  
اگه موقعیکه گیلان تو دستت ترکید قیافه تو  
میدیدی! هرگز چیزی رو اینقدر خنده دار  
ندیدم! ...



دیدی... فهمیدی؟! گیلان دستم بود، و...  
خیلی خنده داره!



وقتم اینجا خیلی تلف  
شده... خدا حافظ!



این... شما... دیدی چی شد... مثل  
تو!... خیلی عجیبه! ...

بعقیده من  
خنده داره.

من... من خیال می کنم که طوفان بنشد  
اومده... بهتره که دیگه من برم...  
...



!

!

?



چه آدم خوشمزه ای هستی!... باشه،  
یکی واست می فرستم... نه، اصلاً"  
بهتره خودم واست بیارم. اینطوری  
بهتره، چون میتونیم چند ساعتی  
هم با هم خوش باشیم...



بله همه رو!... بیمه عمر، بیمه حوادث،  
بیمه تنگ، باران، سیل، جذرو مد، باد،  
بیمه ویا، سرماخوردگی، دست و پاشکستگی،  
بیمه، موربانه و ملخ... بله، بیمه همه  
چی رو دارم! تنها بیمه ای که ندارم بیمه  
علیه آدمای مزاحمه!



راستی... من... آه بله!... راستی  
... بیمه شما در مورد صاعقه...؟

بیفایده است آقای لامپیون،  
هر بیمه ای رو که فکرشو  
بکنی دارم...  
...



صدای تنگ! ...

تنگ

تنگ

تنگ



آروم باش کاپیتان... بهتره  
اول مسئله شیشه های شکسته  
رو روشن کنیم.

حق باتست، اما من...  
...



لعنت به خودش، بیمه هاش و  
اون عمو آنانول نکستی!! ...



خدا حافظ!

دق



اوه! ... گلات چی شده  
پروفیسور؟ ... اجازه  
میدی؟



صدای تفنگو شنیدی؟  
نه. دیگه بند اومده.  
حال دیگه بارون نیما.



اونجارو... به نفر داره میاد...  
آه، دوست ما تورنسله که داره  
از آرمایشگاهش میاد.



صدا از بیرون بود.



بیا کاپیتان، باید بریم به دوری  
تو باغ بزیم.  
باشه، فقط بذار برم  
چراغ قوه وردارم.



نمیدونم چرا اینطوری شده. قدیم ها سوراخ  
بید کوچکترو بود...



ببین! به گلوله از کلاش رد شده!  
اوه!... اینجا به سوراخ داره.



اوه! نگاه کن!

هاف!



کاپیتان! مثل اینکه میلو چیزی کشف کرده  
... بریم دنبالش.



... تورنسل حتماً از این جاده اومده...



آقا! آقا! ... وای! چه  
داستانی! ...

تورو بخدا! بگو  
دیگه چی شده؟ ...



عجب شی، لعنت به این  
زندگی، عجب شی!



باید فوری به ژاندارمری  
خبر بدیم.

باشه، همینجا بمون، من  
درستش میکنم.



لعنت بر شیطان! ... نکه  
مرده باشه...

نه: زنده است...  
قلیش یواش  
امیزنه، هنوز نمرده









خدا لعنتت کنه، لازم نیست عجز و التماس کنی!  
... فقط بمن بگو اینجا چه غلطی میکنی؟

من...؟ من... من... من...  
خودمو سخفی کردم...



رحم کنین!... رحم کنین!... منو  
نکشین!... باورکنین تاکنون آرام  
به مورچه هم نرسیده...



لعنت بر شیطون!... یا فوری بیرون  
بیا، یا تیر می اندازم...



شما تلفن کردین؟... خوب، آمبولانس و دکتر  
هم الان میرسن... قربانی کجاست؟...



صبرکنین... صدای موتورمباد...  
حتما ژاندارمها هستن...



میخواستن منو بکشن! داشتم بطرف  
اتومبیلسم می رفتم که ناگهان: پان!  
پان!... بخودم گفتم: "بیرافین،  
میخوان جونتو بگیرن..."



چونکه من فدای به تیراندازی  
بودم، آقای ژاندارم. بمن تیر  
انداختن. بخودم گفتم:  
"بیرافین..."

پس شما چرا  
گفتین که قربانی  
شما هستین؟



ولی شما گفتین به زخمی اینجاست.  
بله یکی اینجا بود. اما  
ناپدید شده.



بنده هستم آقای ژاندارم...  
اسم بیرافین لامپونسه.  
شما مجروح شدین؟  
من!  
نه!



بگرد، میلو، بگرد!



تن تن...؟ خوب  
تن تن دیگه!...  
اینپاش...

پس کجا  
غیبش زده...؟

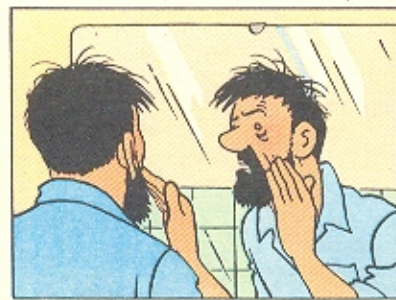


تورنسل...؟ دوست منه.  
وقتی وارد کلاه شد یه  
سوراخ تو فصرش بود...  
مقصودم برعکسه...  
بعدش  
تن تن بمن گفت...  
تن تن کیه؟

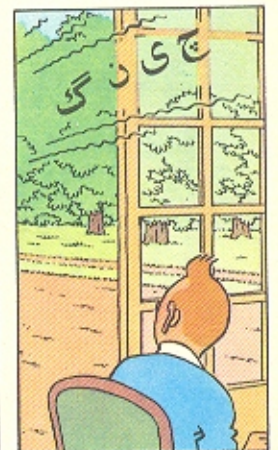


به این نمیخواستن تیراندازی کن،  
آقای ژاندارم، اما گلوله حتما از  
کنار گوشش رد شده، یکی هم به کلاه  
تورنسل خورده.  
تورنسل کیه؟









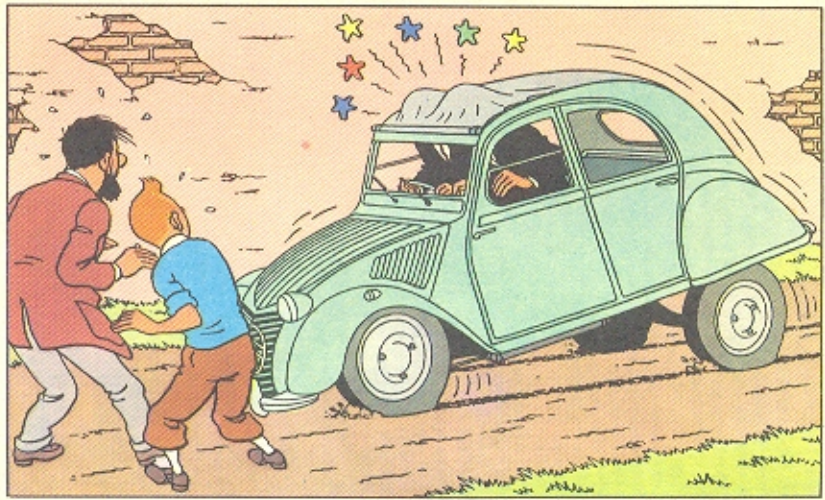




گاریچی!... آدمکش!... بی کله!... بی عرضه!...



دوبونت!؟!... دوبونت!?!



از دیشب شروع شده...

اینهم دوست ما  
تورنسل.



نگاه کنین... این مرد شریف داشته  
آهسته می رونده. مقابل دریاغ: پاناتات  
... نتیجه اش رو هم که می بینین...  
خوب، حالا نظرتون چیه؟



بله خودمون هستیم، سلام... جریانای  
دیشب رو زاندارمری بما اطلاع داده...  
ما هم برای بازجویی اومدیم.

از اونم بالاتر:  
اومدیم.

خیلی بموقع  
اومدین!



نه، زیاد طول نمیکشه، دو یا سه  
روز... دیگه باید برم وگرنه به  
ترن ساعت ۱۱/۴۲ نمیرسم...  
خداحافظ.



با هواپیما میرم ژنو، اونجا باید تو به  
کنگره فیزیک اتمی شرکت کنم.

ژنو؟ اما... راجع به اون یمن  
چیزی نگفته بودی.



چی شده تریفون،  
میری مسافرت؟

نه، نه، چون باید  
برم مسافرت.



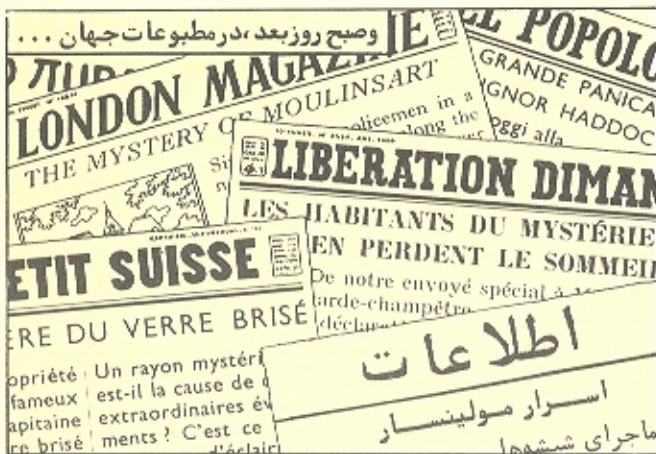
مواظب باش!... پیداش شد!...  
شیشه رو حاضر کن.



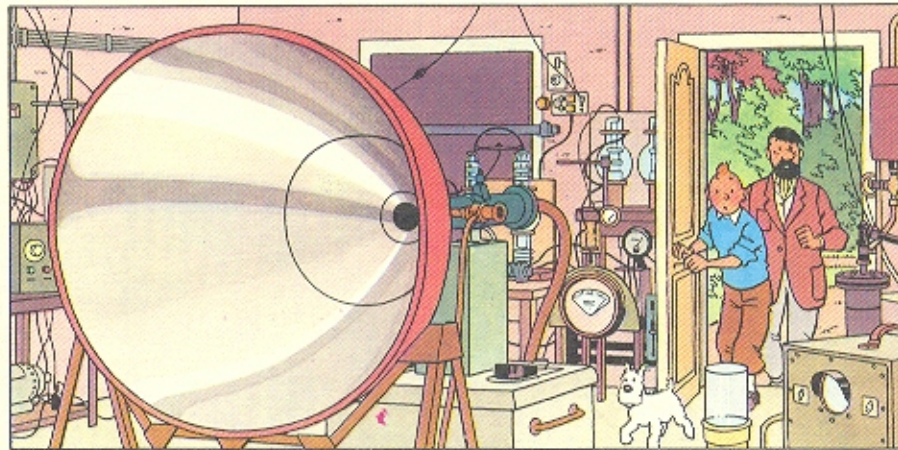
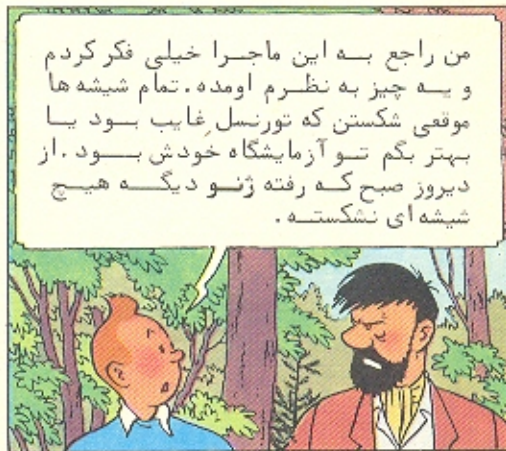
این پروفسور بکلی غافل از  
جریانایی است که اینجا پیش میاد.

بله، با اینهمه به عقیده من فکرش  
بیش از همیشه مشغوله.

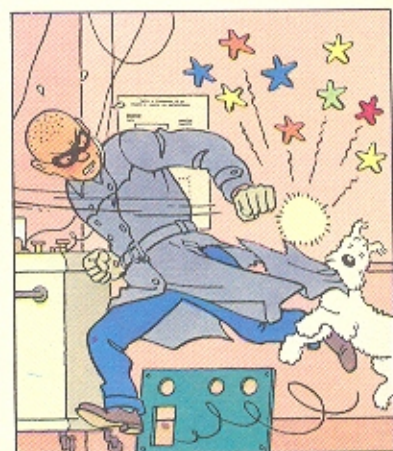
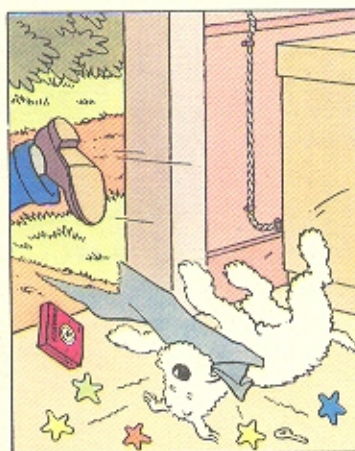
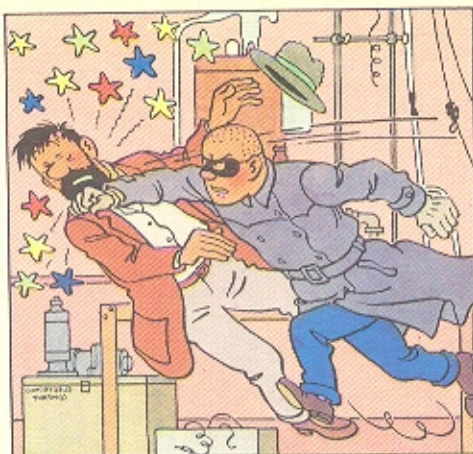
















حالا خوشحالت می‌کنم . کنترات بیمه  
تو رو آوردم ...



من ... تو رو ... لعنت خدا بر شیطون!  
الان ... الان ... من ...

ها! ها! ها! این " دستها بالا"  
همیشه کارشو میکنه! ...



ها! ها! ها! ... شوخی خوبی بود رفقا!  
مگه نه؟! ...



ای بابا . پیش این کاغزو  
کجا گذاشتم؟

کاپیتان ، حس می‌کنم  
تورنسل تو ژنو در خطر  
من میرم سراغش .



این ... این اون هتله که تریفون  
عادت داره اونجا بره .

بله ، بله .



کاپیتان ، بین با مداد روی  
جعبه سیگار چی نوشتن!

بده بینم!



و همان روز ...



بزن بریم ...  
بطرف ژنو! ...



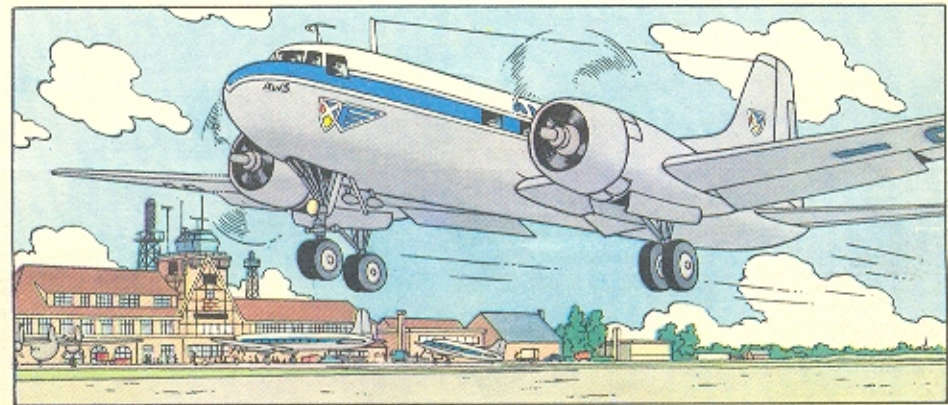
حتما " خیال کردی میدارم تنها بری؟  
حرفم نزن! من باهات میام!

باشه .

آهان ، اینجاست!

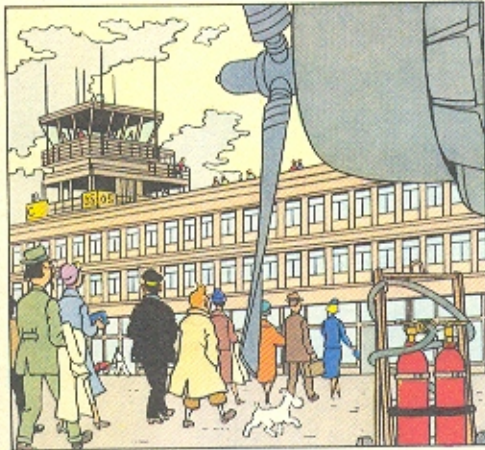
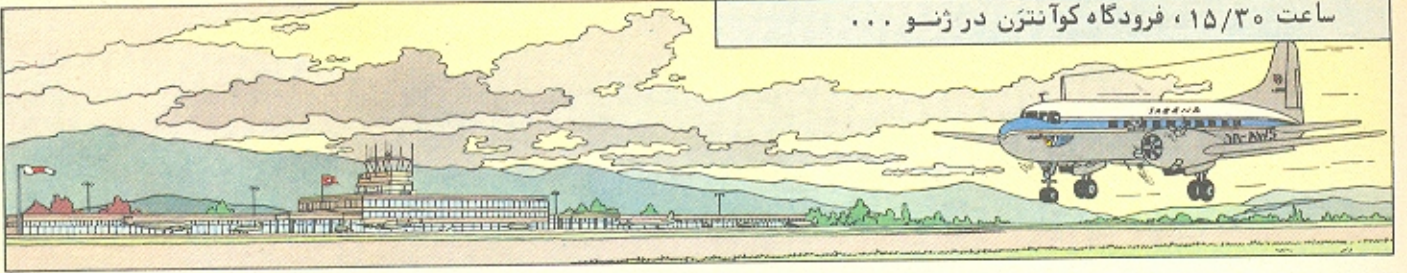


الو ... هتل کورناون؟ ... آقای زیرنیکوت  
بی زحمت ... متشکرم ... الو ، استغان؟ ...  
بله ، منم ... عجله کنین ... دوستاش با  
هوایما ژنو میان ...





ساعت ۱۵/۳۰، فرودگاه کوانتزن در ژنو ...

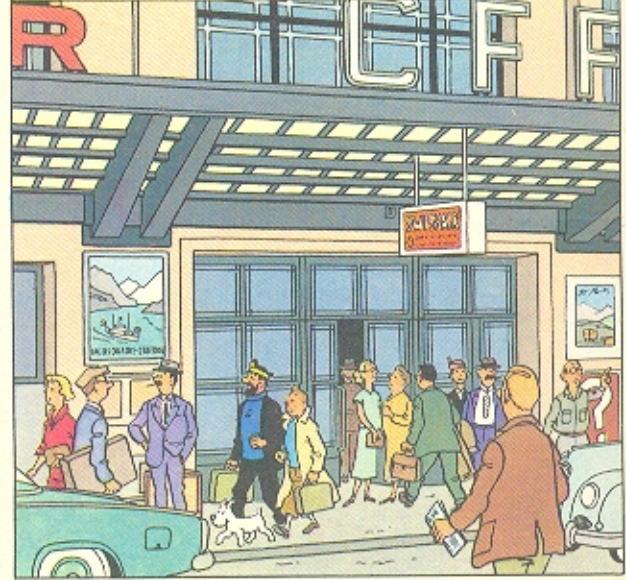


پس خوب متوجه شدی چه گفتم: آگه تو این هواپیما بودن، ما میریم ایستگاه راه آهن ژنو، پایان خط اتوبوس سوئیس ایر.

خودشون هستن!... تو بلند میشی، بهشون تنه میزنی، فحششون میدی، اون اعصابی میشن، کتک کاری می کنین... اینکارها باعث میشه وقت بیشتری داشته باشیم.



بعد از سه ربع ساعت در ژنو، هتل کورناون ...



هتل کورناون؟ اوناش، اونطرف خیابان. متشکرم.



لعنت به این شانس! یه پلیس! خوب شد! الان ازش می پرسم.



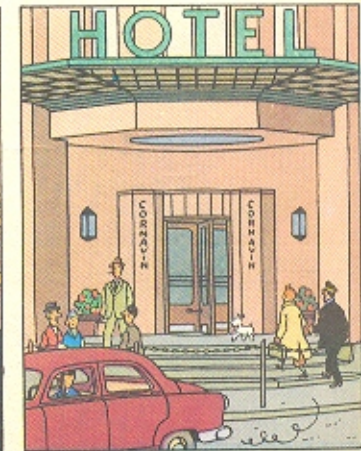
جواب نمیده؟



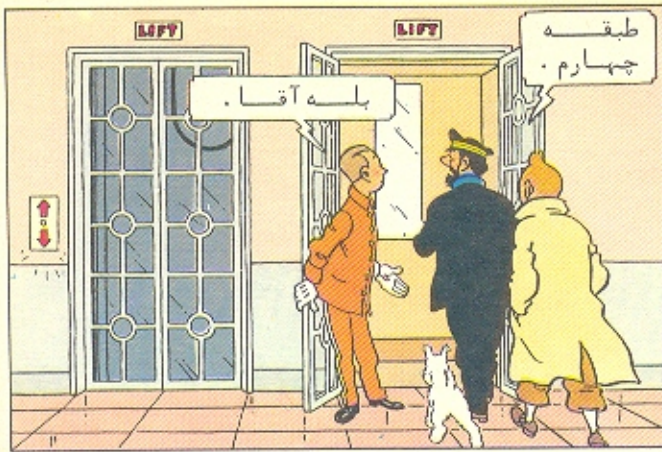
اوخی، راحت شدم! ... ممکنه بهش بگید کاپیتان هادوک و تن تن اینجا هستن؟ البته، آقا.



بخشین آقا، آقای تورنسل اینجا پیاده شدن؟ ... آقای تورنسل؟... بله، اینجا هستن. کلیدش یائین نیست. حتماً تو اطاقشه.







طبقه  
چهارم.

بله آقا.



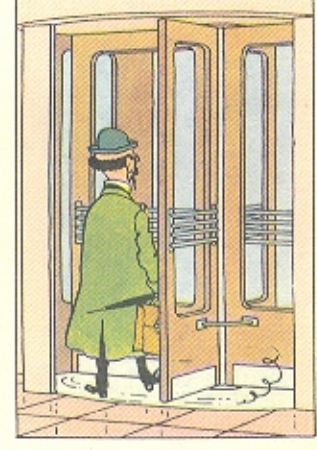
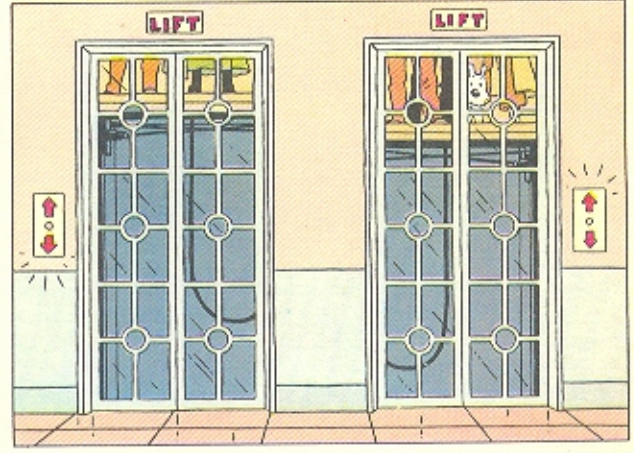
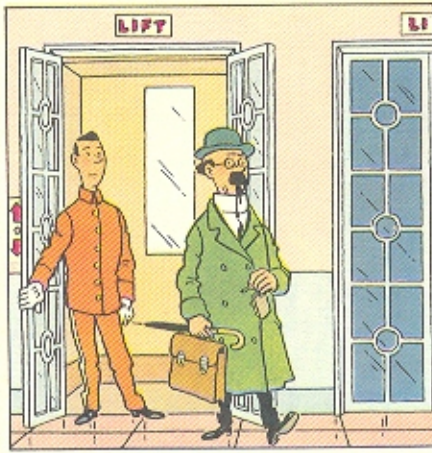
۱۲۲، طبقه چهارم. آسانسور  
دست چپه.

متشکرم، چمدونای ما  
همینجا باشن.

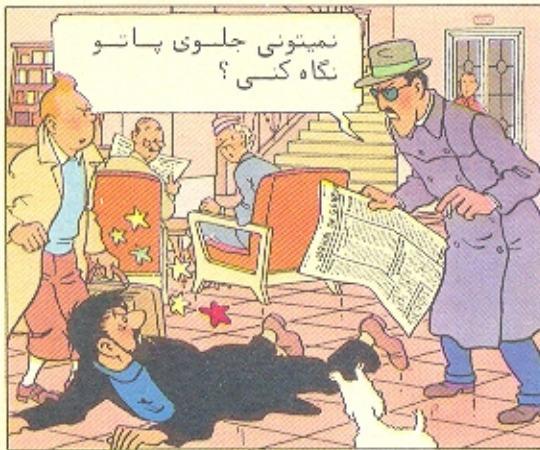


عجیبه، جواب نمیده... با  
اینهمه حتماً تو اتاقشه...  
شاید نمی شتوه... باید  
رفت سراغش. شماره  
اتاقش چنده؟

شاید نمی شتوه... باید  
رفت سراغش. شماره  
اتاقش چنده؟









الو، ماد موزل... شماره ۱۲۲ از وقتی اومده با خارج تماس گرفته؟ ۱۲۲... بله... دو دفعه، با شماره ۹۵۱۰۳ در نیون... متشکرم، ماد موزل.



شماره ۹۵۱۰۳... بسیار خوب...

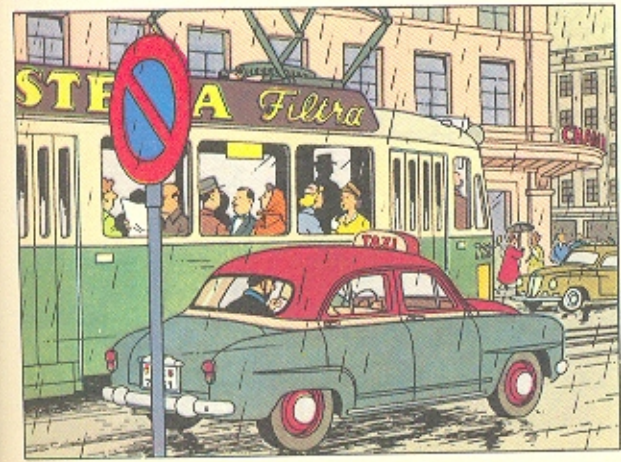
که آیا آقای تورنسل از وقتی اومده تلفن کرده؟ ... اجازه بدین، الان می‌پرسم.



چنان بزخم توگوشش که برق از ... بهیچوجه! اما کارهای دیگه‌ای داریم.



لعنت خدا بر شیطان! همه اش به خاطر این مرتیکه خدانشناس بالکانی بود که... نمیدونم چرا برنمیگردم حسابشو برسم... بدفکری نیست، برگردیم اونجا...



ممکنه ما رو به شماره ۵۷، جاده سن بیگ در نیون برسونید؟ بله بفرمائید



الو، اطلاعات؟... ممکنه اسم و آدرس مشترک ۹۵۱۰۳ رو در نیون بمن بدین؟... بله، منتظرم.



خوب... حالا به پیج جلوشون و ترمز کن.



یاالله، ایستفان! جلو بزن.



... متوجه شدی کاپیتان، که مردی رو که تو آزمایشگاه تورنسل دیدیم و مردی که واست پشت پا انداخت یه جوربارونی پوشیده بودن؟ ممکنه...



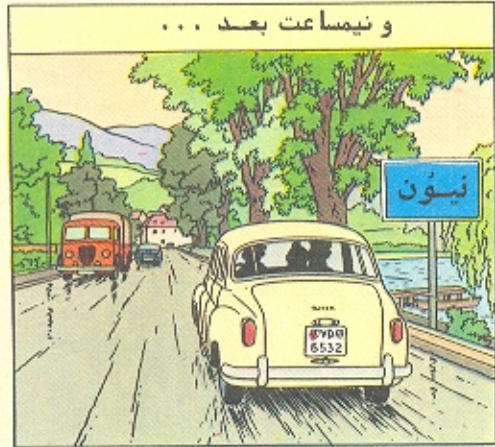
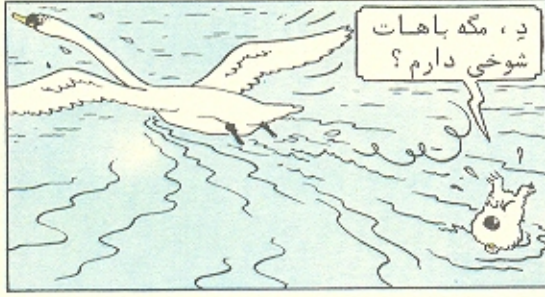
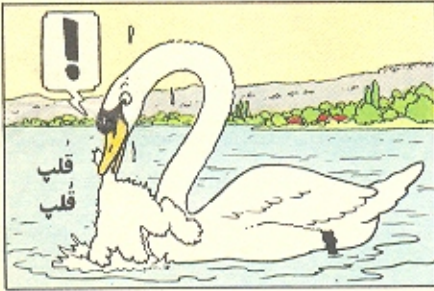
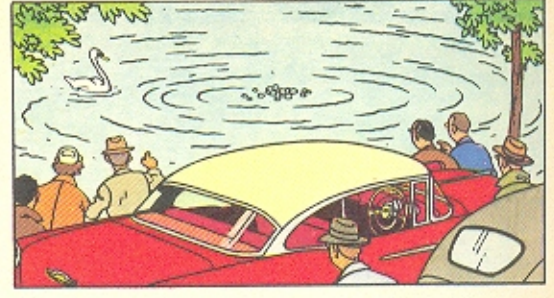
وای!... چکار میکنه؟... از جاده خارج شدیم... وای... وای... وای!



هوپ!

?



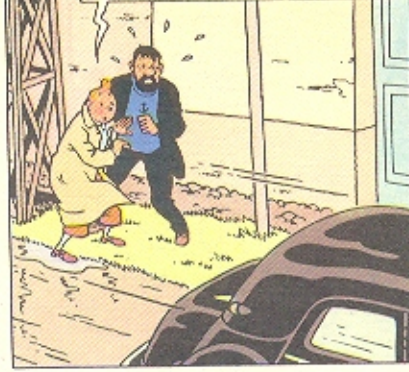




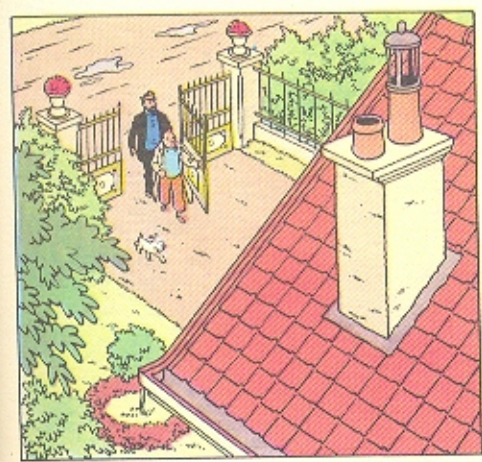
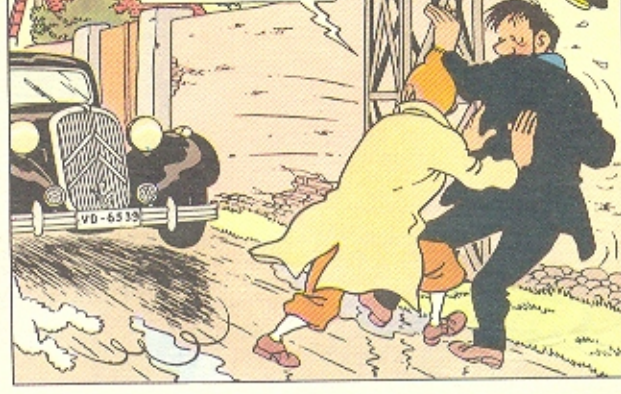
آدمکش!... جانی!... بی آبرو!  
... پست فطرت!... گاریچی!  
... بی ادب!...



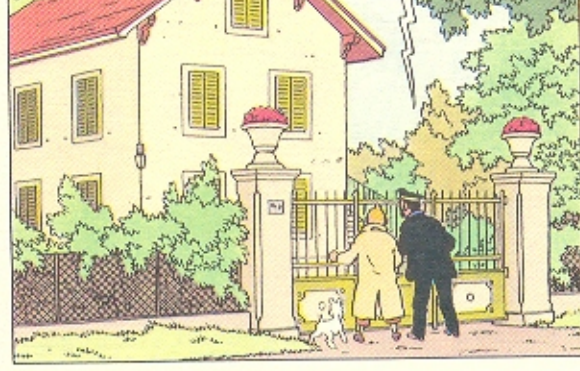
همان سیترونی که مارو  
انداخت تو دریاچه!



مواظب باش!



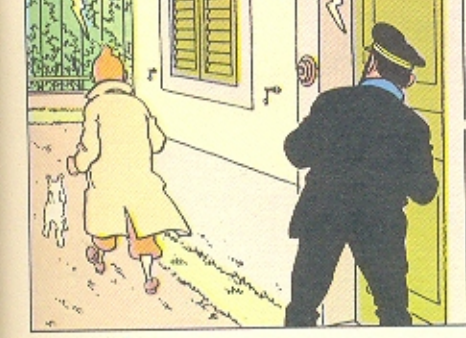
بالاخره  
رسیدیم!



بریم کاپیتان!... فقط خدا  
که زیاد دیر نرسیم!



بله، باید  
همین باشه...  
عجیبه...  
همینجا صرکن تا من  
دور خونه رو بگردم.



وَلَنْ نَعْلَمَ  
وَلَنْ نَعْلَمَ



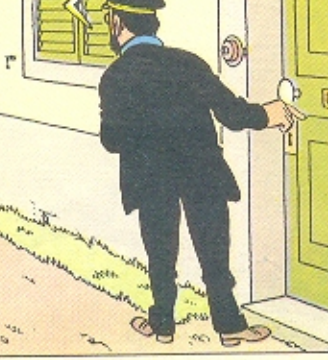
چی شده؟ صدایی شنیدی؟  
گوشتو به در  
به چسبون.



ز ی ی ی ن گ



تن تن! تن تن! برگرد، یکی  
اینجاست!...



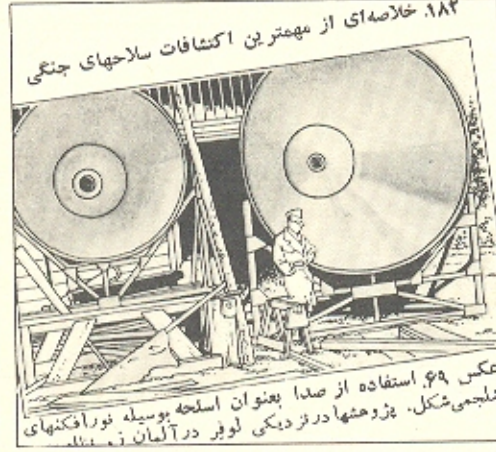
آهان! ایندفعه سرو  
صدائی میاد. صاحب  
خونه بالاخره بیدار  
شده!



یه بار دیگه امتحان کنم.  
... شاید نشنیده باش...



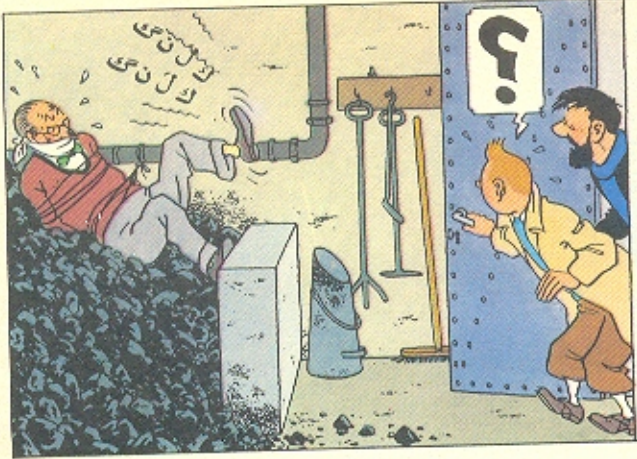








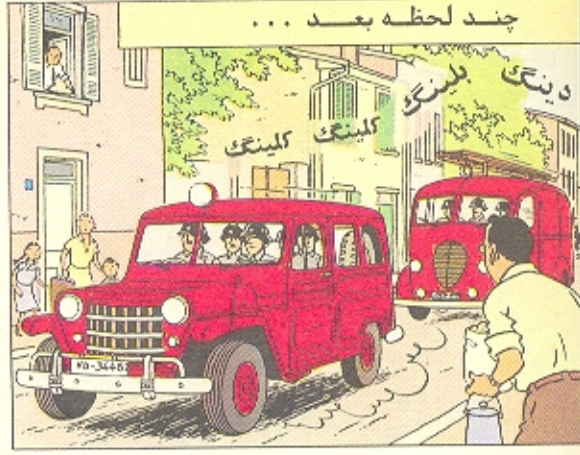
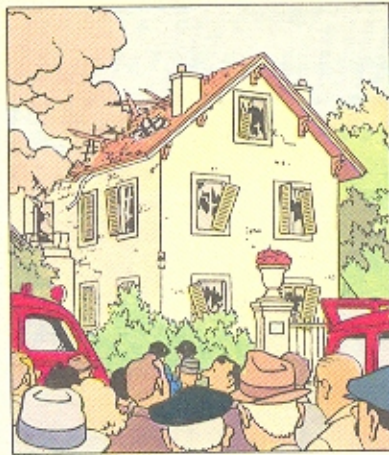












و صبح روز بعد...  
که در موقع انفجار در خانه پروفسور دزمیر کوپولینو بودند از زیر آوار بیرون شدند. کشته شدند. در محل حادثه تکه‌ای شکار از یک بیب بدست آمد و معلوم شد که سوعقدی در کار بوده است. از طرفی همچو دیگر پلیس دو نفر را که در اطراف خانه می‌گشتند و از همسایگان هوا سئوالاتی میکردند دستگیر کرده فرود است. امروز صبح دادستان از این کرد دو نفر مثلنون بازجویی خواهد کرد. اکنون همه از خود درباره اعلام دلائل این سوعقد سؤالاتی میکنند دولت ما تجار بیا...







کمی بعد...  
آقایان هادوک و تن تن؟  
الان شمارو به اتاقشون  
راهنمایی میکنم. درست  
بموقع رسیدین، چون  
دارن مرخص میشن.



در اصل، با این لباس  
محلی سوئیس ما دنبال  
دوستانون تن تن و گاپتان  
هادوک می گشتیم. یه  
خبر مهمی واسشون داشتیم.  
الان تو کلینیک هستن.  
از اینجا زیاد دور نیست.



آقایون، درباره حرفایی که دیشب  
زدین تحقیق کردیم، درست بود.  
شما آزادید، از شما معذرت میخوام.  
خواهش میکنیم آقای قاضی. اگه  
کارت پلیس مارو نذردیده بودن  
این اتفاق نمی افتاد. کیف بغلی  
مارو هم زدن!



بفرمائین آقایون.  
اومدیم، اومدیم!



تصادفی... البته...  
بهر حال متشکریم...  
از اینکه پاتون لیز  
خورده خیلی متاسفیم  
... ما باید همین حالا  
بریم اداره پلیس.



...بله، یه خبر مهم... اون زخمی که تو باغ خونه  
شما ناپدید شده بود پیدا شده. اهل سیلداوی  
است. ارزش نتونستیم حرفی درآریم. همش میگه  
"تصادفی" اونجا بوده...



شترق  
؟



این کلینیک چقدر  
تمیزه! بین زمین چه  
برقی میزنه!...



در همین موقع تورنسل میاد ژنو و ما  
هم دنبالش میائیم. چون ما مزاحم  
کار جاسوسا بودیم، سعی میکنن مارو  
از میان بردارن... حالا ما باید سعی  
کنیم تورنسل رو پیدا کنیم.



نامه بدست نوکر توپولینو، بوریس  
که اهل بوردوری است می افته، او  
هم به ما موران مخفی کشورش خبر  
میده. جاسوسای سیلداو هم باخبر  
میشن و یکی از ما مورینشون رو به  
مولینسار میفرستن. رقیب بوردوریش  
اونو می بیننه و مجروح میکنه.



... من دوباره ماجرارو اینطوری میسازم.  
تورنسل یه دستگاه مافوق صوتی میسازه که  
میتونه شیشه هارو از راه دور بشکنه. شیشه و  
شاید هم ساختمان، تانک، کشتی. خلاصه، یه  
اسلحه خطرناک... دوست ما توی یه نامه  
موضوع رو به توپولینو خبر میده.



بی تربیت! بی شعور! خیال میکنی  
چون سوار اتومبیل سیاسی هستی  
هر غلطی بخواهی میتونی بکنی  
... بی سواد نادون!  
واه!...



لعنت خدا بر شیطان!... یه سیگار  
روشن!... آه! لعنتی های بی کله!



اما او کجا ممکنه باشه؟... چه بلایی سر دوست  
بیچاره ما آوردن؟... معلوم نیست...





خوب، پس بعد از ظهر میریم اون طرفا یه سر وگوشی آب بدیم و محل رو هم شناسایی کنیم. امشب هم کاپیتان، کارمون رو شروع میکنیم!



اینهاش... سفارتخانه  
بور دوری... رول

رول... در چند  
کیلومتری نیونه.



... به اتومبیل یا شماره سیاسی  
... یعنی مال یه سفارتخونه  
است... بی شک سفارت بور دور  
... اول باید بفهمیم محلش  
کجاست، از دفتر تلفن میشه  
فهمید... بهتره برگردیم به  
نیون.



این سیگار رو ببین کاپیتان!  
... همون مارکه!

لعنت بر شیطون!  
حق باتست!



سر و صدا نکن  
کاپیتان، رسیدیم



پشه های  
کثافت!  
فش

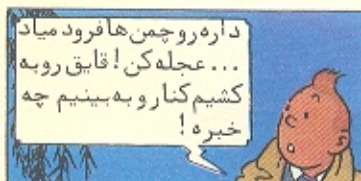


چه خوب شد اینو آوردم!



و همان شب...

جونورای لعنتی!



داره رو چمن ها فرود میاد  
... عجله کن! فایق روبه  
کشیم کنار و به بینیم چه  
خبره!



نگاه کن!



این یکی باید خیلی  
گنده باشه. ببین چه  
آوازی میخونه!



صبر کن چند تا  
دیگه شونو شکار کنم!



خدای من! ...  
چی شده؟ ...



نگاه کن! ... اگه  
اشتباه نکنم اون که  
وسطه، خود تورنسله  
..... میخوان سوار  
هلیکوپترش کنن!!



اونجا رو! یه عده ای  
دارن میان ...





تن تن!! خودتی؟! ...!  
اشتباه نمیکم؟! ...!

کدام یکی قیافه آدمکشا رو  
داره؟! ... بنظر من هردو...



... فقط چطوری خوبا رو  
از بدا تشخیص بدیم؟

هر کی قیافه آدمکشا رو  
داره بز... بعد معلوم  
میشه!



یه عده اومدن  
تورنسل رو نجات  
بدن! ... کاپیتان،  
بریم به کمکشون!

باشه!  
بز بریم!



عجله کن! ... نباید بماند برس!

کاپیتان،  
عجله کن!



این همونه که در آزمایشگاه تورنسل تو چوئم  
گوئید... اون که جعبه سیگارش جاموند...



بریم سراغ بعدی!



چتر من! ... چتر من! ...!



یه دقیقه صبر  
کن، اومدم!

فش



آدمخورا! تن تنو ببهوش  
کردن! ...!



اومدم! اومدم!



چتر من!  
کاپیتان... باید منتظر  
کاپیتان بمونیم...





اومدن! ... بریم  
طرف چمن‌ها!



بریم یه گوشه قایم شیم!



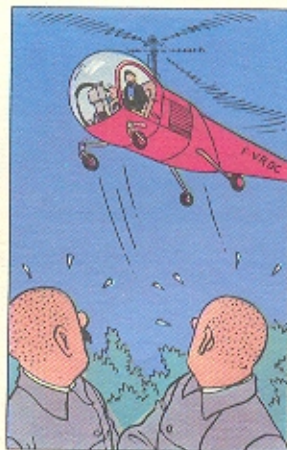
کاپیتان ما که خیال نداریم اینجا  
بمیریم. الان بقیه سر میرسن!



دردا! ... آدمکش! ... ناجوانمردا! ...



فوری بهشون میرسیم  
ردشون کاملاً مشخصه.



یه کار میتونیم بکنیم.  
باید با هلیکوپتر بریم  
دنیالشون ...  
فکر خوبیئه!



به سریشوای بزرگ قسم! این سیلداوهای  
لعنتی با دانشمنده فرار کردن!



اوه! ... حیوون مزاحم!  
... صبرکن تا امشی رو  
بردارم ...



لعنت بر شیطان! تو این ایو  
طیاره هم پشه ولمون نمیکه!  
بحون اوتوکار قسم! با  
هلیکوپتر دنیالمون اومدن!



اوناش! دارن بطرف فرانسه میرن!



اوهوو- اوهوو- اوهوو

یالته ولادیمیر، به تیر  
رس ما رسیدن!



فتی



اوهوو  
اوهوو





الو، الو... کمک! کمک!... الو... الو...  
الو... پلیس! الو... میخوام بایلیس  
صحبت کنم! الو، الو، پلیس! الو...!



حالا چکار کنیم کاپیتان؟... آهان!  
بی سیم... کاپیتان، بی سیم...  
همونجا، پهلوته.



آه! آدمکشا! حالا دیگه بما تیر هم  
میندازن، لعنت بر شیطون!  
باید فوری بالاتر بریم!



گوش کن، آقای لامپیون... باید  
فوری به پلیس خبر بدی. ما تو به  
هلیکوپتر بالای دریاچه لمان هستیم.  
داریم به قایق موتوری رو که تورنسلو  
دزدیده تعقیب میکنیم و...



من سرافین لامپیونم، از بیمه  
"مونداس"... تعجب کردی  
هان که اینطوری بهم  
برخوردیم؟... تو هم بطور  
آماتوری کار رادیو میکنی؟...  
ها! ها! ها! بقول عمو آنا تول  
از به فل دوقل بازی کردن  
جالبتره...



الو س ب ۳۱...  
الو س ب ۳۱...  
من کاپیتان  
ها دوک هستم و...

چی؟... نه، غیر ممکنه...  
ها! ها! ها!... چه  
جالبه!... ها! ها!  
... کاپیتان ها دوک!



الو، اینجا س ب ۳۱...  
پیام شمارو شنیدم... من  
به آماتورم... بگو شم...  
شما کی هستین؟...  
هورا!  
جواب دادن!



آمیپ تک سلولی، بالاخره به پلیس خبر  
میدی یا نه؟... لعنت بر شیطون! عجله  
کن! قایق داره بخشکی میرسه... دیگه  
نمی بینمش... زیر درختها پنهان شده...  
چکار دارن میکنن؟... اوه! این چراغها  
چی؟... فهمیدم، دارن تورنسلو سوار  
به اتومبیل میکنن...



ها! ها! ها!... چطوره به  
دریاداری انگلستان هم  
خبر سدم که ناوگان  
دریائی بفرستن؟...  
برو، ها دوک خنده دار!



دست از سرم وردار با این  
بیمه لعنتی!... من  
شوخی نمیکنم... به پلیس  
سوئیس و پلیس فرانسه  
خبر بده... باید این آدم  
دزد رو دستگیر کن...



ها! ها! ها!... عجب  
آدم شوخیه!... اما هرچی  
باشی سرافین لامپیون  
نمیوتی شیره بمالی!  
... پیش قاضی و معلق  
بازی؟... راستی کار  
بیمهات چی شد؟...



وای! مواظب باش!...  
مواظب باش!...!



الو، الو، لامپیون! حالا داریم اتومبیل رو تعقیب میکنیم... گوش  
کن، هر بیمه ای بخواهی قبول میکنم، فقط به پلیس خبر بده،  
خواهش میکنم...



قایق دوباره  
حرکت کرد...  
لعنت بر  
شیطون...

ای کاپیتان دلک، تو بهتر  
بود گزارشگر رادیو میشدی  
... انگار واقعا "همه اینا"  
اتفاق می افته!...





اوف! نجات پیدا کردیم!...



نزدیک بود بهش  
بخوریم!... لعنت  
بر شیطان! حالا  
داریم می اقتیم!...



سیم فشار  
قوی!...!



ولش کن کاپیتان. بهر حال دیگه  
دیر شده. نگاه کن، عقربه بنزین  
روی صفره. حتماً به تیر به باک  
بنزین اصابت کرده... تنها کاری  
که میتونیم بکنیم اینه که تو جاده  
جلوی اتومبیلشون فرود بیایم تا  
ناچار بشن توقف کنن...



اما آخه، ای احمق  
بی کله دراز گوش، آتش  
به جون گرفته، چند  
دفعه باید بهت بگم  
که شوخی نمیکنم!...  
گوش کن، لامپیون...



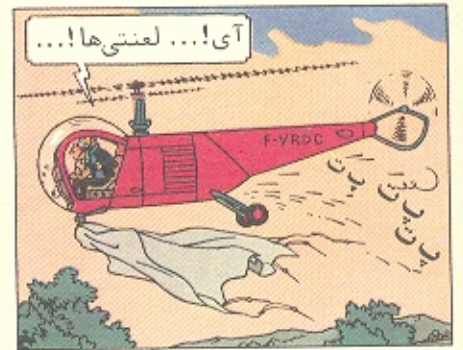
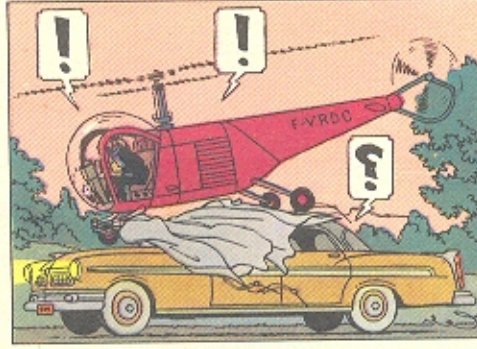
ها! ها! ها!...  
هنوز گزارش  
رادیویی ادامه  
داره...! کاپیتان  
پشت میکروفون  
واقعاً "معرکه میکنی!"



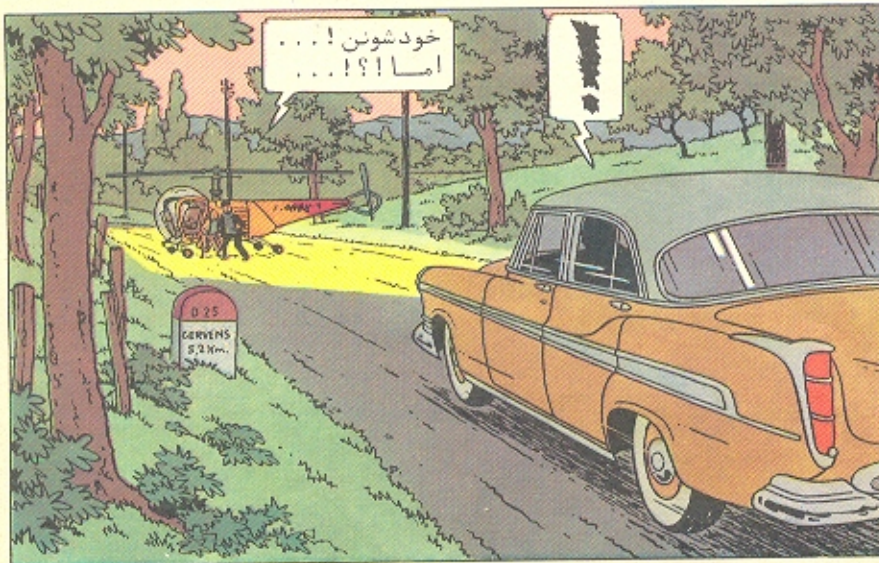
گمون کنم به شاخه ها خورده باشیم...



نه، موتور بکار افتاد...



آی!... لعنتیها!...



خودشون!...!  
اما!؟!...



زود باش! بشن وسط جاده.



همینجا خوبه!



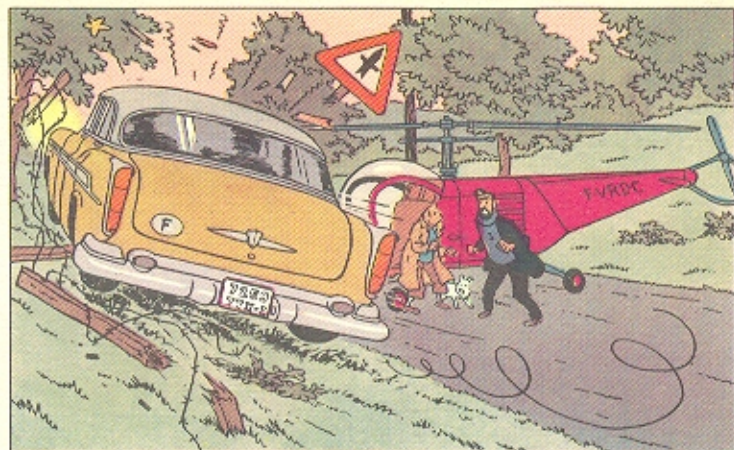


فعلا" که از دست ما فرار کردن ، تورنسل رو هم همراهشون بردن!

حالا چکار میکنیم...؟



لعنت بر شیطون! دیدی چطوری از چنگ ما گریختن!







پس چرا تو این  
آبگیر؟



عجله کن! مثل من به  
خواب رو زمین ...



زود باش! بریم تو جنگل ...



کاملاً مطمئنم ... عجله کن، شاید  
هنوز نرفته باشه.



سیتروئن سیاه؟ ... نه کاپیتان، اشتباه  
کردی! ... گرچه این اتومبیل هم  
سیاه بود اما شماره فرانسه رو داشت،  
اون یکی شماره اش مال سوئیس بود ...  
تو ... تو مطمئنی؟



کاپیتان،  
ممکنه بگی  
چی شده؟ ...  
لعنت خدا بر شیطان، بهت میگه  
درازبکش! ... الان سلسل ها  
بکار می افتن! ... مگه سیتروئن  
سیاه رو نشاختی !!



هرگز به امید خانمها نیاید  
بود ...



حالا از همه گذشته خیس  
هم شدی ...  
به! خورشید خانم حالا  
خشکم میکند.



آره، نونوش جون، باور کن، تو جاده دونفر بودن که علامت میدادن،  
اگه نظر منو بخوای ژول، بهتره بری پیش چشم پزشک و  
واسه عینک شیشه های کلفت تری بگیری.



?



اگه لا اقل به چتر داشتیم چه بازید نبود!



چتر ... عجب احمقی هستیم کاپیتان!  
... نگاه کن!







تو برو، من بهت میرسم.



بالاخره یه مغازه توتون فروشی...  
برم یه بسته توتون بخرم...



بله!... و تورنسل  
بیچاره هر لحظه داره  
با سرعت از ما دورتر  
میشه!...



دزد!... آدمکش!... بی کله!... جانی بالفطره!... مگه آدم بایه  
همچین سرعتی تو خیابان میره؟ نکنه میخواهی با این قار قارکت  
دیوار صوتی رو بشکنی؟... بی وجدان بی همه چیز!...



خدای من!...  
خدای من!...  
بیچاره حتما"  
درب و داغون  
شده!!...



به تک

وای!...



ببین آقا، ممکنه لطفی در حق ما بکنین؟...  
ما دنبال دزدایی هستیم که دوست ما پروفسور  
تورنسل رو دزدیدن، که...  
مادونا!... تعقیب آدم دزد؟... پنه  
پنه!... بفرمائین، بفرمائین...



پرستو! زود، شیشه پاک کن...

آهان، شدا!



کله پوک!... نالوطی!...  
ما که؟ این شما که...  
باستا!... وشما هی تف به  
شیشه ماشین...  
آره بابا!



باید بشما نشون داد ماشین ایتالیا و راننده  
ایتالیا تو دنیا بی لنگه. آوانتی!... دنبال  
تورنسل می یو!...



لعنت خدا بر شیطان حرامزاده! توی  
بی کله نمیتونی مثل همه ماشین  
برونی؟... نه؟...  
اسکوزه.



آره بابا!

آوانتی!



...بله، میگفتم که دوست مارو از دست مامورین اولی درآوردن و خودشون گرفتنش... ما!... اوه... فکر میکنم بهتره کمی یواش کنین...

... ولی رقباشون که احتمالاً "مامورین مخفی" به کشور دیگه هستن دوست مارو از دستشون درآوردن...  
اینا که جلوی اتومبیل‌ها رو میگین! باید به قانونی باشه که جلوی این کار رو بگیره، لعنت بر شیطون!

ماجرای ما اینه آقا که دوست ما تورنسل دستگاهی اختراع کرده که مامورین مخفی یکی از قدرتهای خارجی میخوان بدستش بیارن، بهمین جهت هم خود تورنسل رو دزدیدن...

ما کیه؟... چی شد؟ چی خیر؟... این صدا عجیب چی؟... از پیستون؟... از سوپاپ؟...  
چک چک چک چک

لعنت خدا بر شیطون! نمیتونی مثل به آدم درست و حسابی ماشین برونی؟



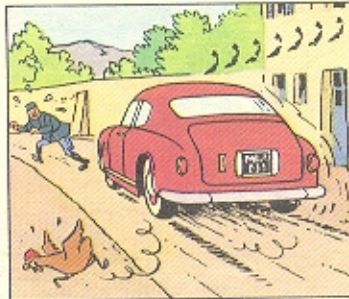
نه... برعکس، بنظر من کاپیتان خیال میکنه شما خیلی آهسته پرواز میکنین...  
چک ؟

نه... نه... هیچ... هیچی نیست... این زن... زن... دندونهای من که... که به... به... بهم میخورن...  
آه، آه! پس شما ترسید که من تند رفت...؟

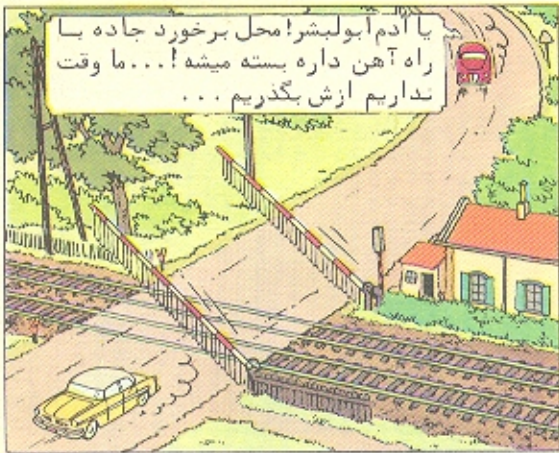
وای!...

خودشه!... همون اتومبیله... اون کرایسلی که وارد دهکده شد...









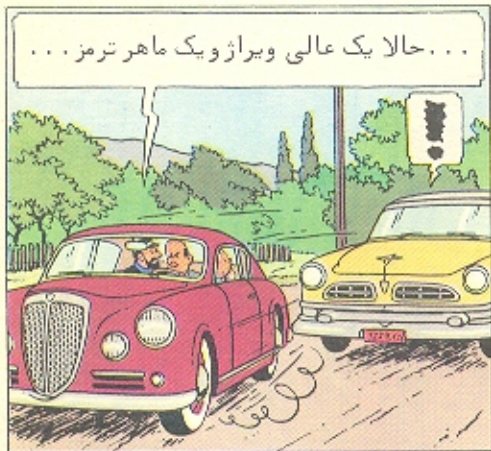
یا آدم بولبشر! محل برخورد جاده با راه آهن داره بسته میشه!... ما وقت نداریم ازش بگذریم... .



آهان! دوباره بیداش شد! پنه! عالی! حالا بهش رسید!...



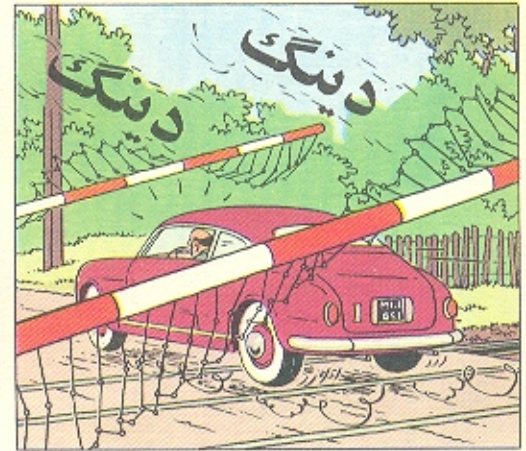
...لعنت خدا بر شیطان! این بی کله بالاخره هر دو مارو جوانمرگ میکنه!



... حالا یک عالی ویرازو یک ماهر ترمز... .



اوف!... اگه این لعنتی همینطوری ادامه بده، قلم از کار می افتسه!



دینگ دینگ



چی میخوایم؟ خیلی ساده است. تورنسل رو میخوایم! کجاست؟  
تورنسل؟... تورنسل دیگه چه صیغه ایه؟... گیاهه؟... جونوره؟... یا یه ماده شیمیاییه؟...



مگه مخنون خرابه!... معنی اینکارا چیه؟!... چی میخواین؟...



... حالا یک ترمز... بله!... سوپرا!... سوپرا!...  
عجیبه! تورنسل رو نمیبینم...



بفرمائین!... این تورنسلد شما کو؟... شاید تو لاستیک زاپاس باشه؟...

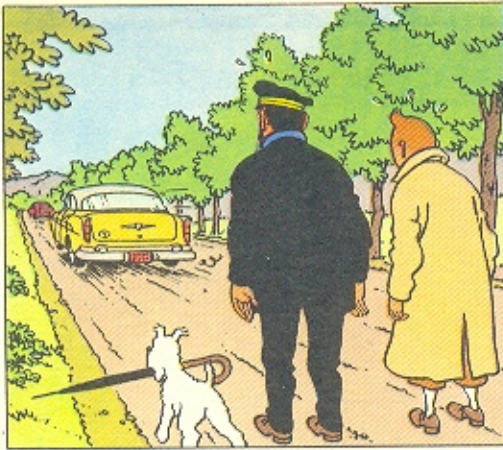


تو صندوق عقب چی داری؟  
پسرجان میتونم بهت جواب بدم بکسی مربوط نیست که تو صندوق عقب ماشین من چی هست، اما چون نمیخوام جواب سر بالا بدم...



خودتو به کوچه علی چپ نزن! زود بگو چه بلائی سرش آوردی؟  
آه، پس که اینجور! اولاً "آقا خواهش میکنم کمی مؤدب باشین... ثانیاً باید بگم که اصلاً نمیدونم این تورنسل که میگین کی هست... خودتون که میبینین، تو ماشین فقط من و راننده ام هستیم... .





حالا من تکلیف چی؟ ... خوب سر من  
شیره مالید! ... شما دروغگو! ... شما  
خواست مجانی ماشین سواری ... منم  
احق بود حرف باور کرد! ... خوب  
سر من کلاه گذاشت ، هان؟ حالا  
پیاده رفت .

حالا راضی شدین ، آقا بون کار آگاهان  
آما تور؟ ... حالا نکنه میخواهین توی  
باک بنزین هم بگردین؟ ... نه؟ ...  
خوب ، پس جاده رو خلوت کنین تا  
من رد بشم . به اندازه کافی وقت منو  
تلف کردین!



ما خیلی جنگیم! ... زیر  
صندلی عقبی! ...  
کی؟ ... چی؟ ...  
کدوم صندلی عقب؟ ...

آآخ! ...

دیدنی چی شد؟  
چی؟ ... چی شده؟ ...  
خودتو سوزوندی؟

آخه کجا ممکنه رفته باشه؟ ...  
یعنی ما دنبال یه ماشین دیگه  
اغتادیم؟ ... یا اینکه تورنسل هنوز  
تو همون قایقه؟ ... من ...



انگار این هواپیما میخواد بشینه ... مگه این طرفا فرودگاه  
هست؟ ... اگه باشه که نجات پیدا میکنیم ...

بخاطر این تورنسل خیلی جاها رو  
دیدیم . من تا حالا اینقدر تو خشکی راه  
رفته بودم!

بالا تراز حد معمول بود! ...  
دوست بیچاره مارو همون زیر  
قایم کرده بودن! ... مثل  
بچه ها گذاشتیم گولمون  
برنه! ... بیا ...



اونجا ... پشت درختها ... نگاه کن!  
همون کرایسلا! !!

یعنی چه؟ ... اینجا فرودگاه نیست؟ ... پس  
هواپیما همین طوری تو یه دشت نشسته ...

بیا از این کوره راه بریم که میان بُره .  
وقتی به فرودگاه رسیدیم باید به  
پرسیم به هواپیمادارن که بما کرایه  
بدن .



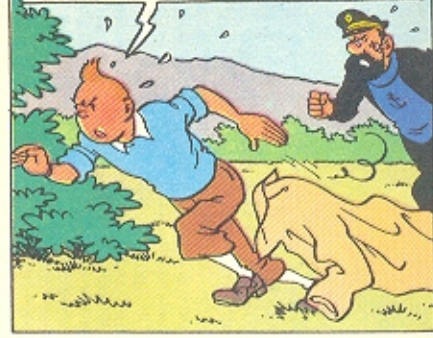
استانی، عجله کن، سوار شیم! بولدوو، موتوررو  
بکار بنداز! فوراً! اتومبیل مهم نیست، همینجا  
میزاریمش...



یا ولادیمیر مقدس! باز این دیوونه‌ها  
پیداشون شد!



تورنسل! دارن سوار هواپیما  
میکن! بجنب کاپیتان!



تندتر! تندتر!



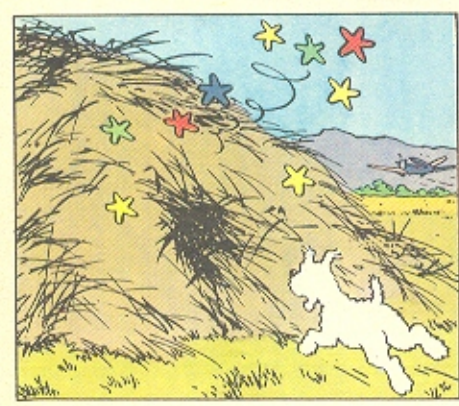
بولدوو، با سرعت تمام!



خیلی خوب! درست شد!



پس منتظر چی هستی؟! بلند شو!...



دیگه تورنسل مال ماست!



کمک!



ونگ! ونگ!



ونگ! ونگ!



هاف!



هاف! هاف!









لعنت بر شیطان! حالا وضع کاملاً فرق میکنه... شرط میبندم همون هواپیمای تورنسل باشه! باز افتاده تو دست بور دورها! آه! چه آدمای سمجی هستن!



**بر خورد شدید در مرز بور دور - سیلداو**  
 هواپیمای شکاری بور دور یک هواپیمای سیلداو را مجبور کردند در خاک بور دور فرود بیاید:

دولت زوهود اعلام کرد: در کل میگویند: و خشونت بیجای دولت پلیسی ندارد.  
 در اعلامیه وزارت هوایی بور دوری نوشته شده است که هواپیمای شکاری این کشور یک هواپیمای سیلداو را که به حریم هوایی بور دور تجاوز کرده بود ناچار به فرود آورده اند. در این اعلامیه همچنین

چه؟ چه اتفاقی افتاده؟  
 آه... هیچی... چه تصادف بود... اینجا روبوخون، خیلی جالبه!



سه جان پیشوای بزرگ قسم که اینا میخوان برن به زوهود. آخرین جاها رو ما گرفتیم... میگم بهتر نیست که...  
 ...



...گاهی اتفاق می افته که بعضی از مسافرا لحظه آخر تغییر نظر میدن. اونوقت شما میتونین از موقعیت استفاده کنین.



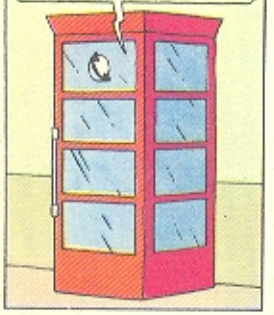
متأسفم آقایون، برای زوهود هیچ جانداریم. آخرین جاها رو همین نیم ساعت پیش رزرو کردن... یا اینهمه اگه صبر کنین...  
 ...



اینهم بلیط های شما برای کلو، آقایون.  
 حرفش من زن! ما میریم به زوهود در بور دوری.



الو... الو، خانم، به شماره عوضی بمن دادن گفتن... ۴۲۱، بله، ۴۲۱...  
 ...



الو... الو، مولینسار؟ الو، نینتور تو هستی؟ الو؟ چی؟ کی صحبت میکنه؟...  
 ...



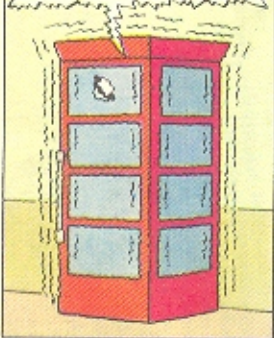
الو، خانم، ممکنه شماره ۴۲۱ در مولینسار رو بمن بدین... متشکرم.  
 ...



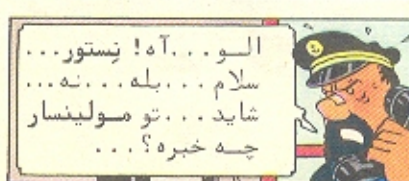
تو اینجا میمونی؟ خوب من میرم به تلفن به مولینسار بزتم.  
 باشه.



**چی گفتی؟**



هوا خوب بود، با خانم او مدیم گردشی تو باغت بکنیم... بله... کی؟... نینتور؟... بله، حالا میدم باتو صحبت کنه، خیر خوشی واست داره... بیا نینتور، اینم اربابت...  
 ...



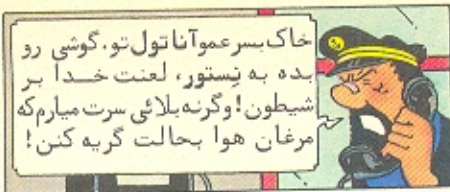
لامپیون... سرافین لامپیون... شیطون خنده دار، چقدر از داستان تعقیب هلیکوپترت خندیدم... چی؟... من اینجا چکار میکنم؟...  
 ...



الو... الو، ۴۲۱... نینتور تو هستی؟... الو؟... من کاپیتان... کی صحبت میکنه؟... کی؟؟...  
 ...







خاک بصر عمو آنا تول تو، گوشي رو بده به نستور، لعنت خدا بر شیطون! وگرنه بلائي سرت ميارم که مرغان هوا بحالت گريه کنن!



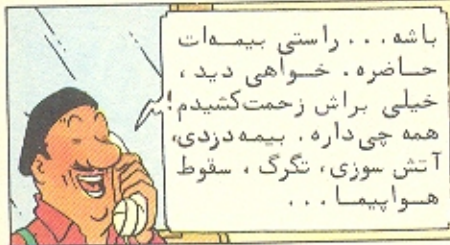
نه، منم لامبيون...  
گفتم، نگران نباش...  
مال بزه بهتره تا پای آدم بشکنه! عمو آنا تولم همیشه میگفت، تازه...



ردی پیدا کردن؟  
...تو... الو...؟  
چی گفتی نستور؟



متاسفانه، آقا، حقیقت داره. هرچی تو آزمایشگاه آقای تورنسل بود بردن... بله... دستگاها رو هم بردن. آقا... همه چی رو، بله... دیشب، بله... بله آقا، زاندارها امروز صبح اومدن.



باشه... راستی بیمهات حاضره. خواهی دید، خیلی برات زحمت کشیدیم! همه چی داره. بیمه دزدی، آتش سوزی، تگرگ، سقوط هواپیما...



آقایون! آقایون!



وقتی فکر شو میکنم که شاید همدستای اون دو تا بی شعور بی سروپای... عجب، زدن بچاک!

درسته، پیدا شون نیست.



خوب؟ دیگه چی شده؟

چی شده؟... آزمایشگاه تورنسل رو تو مولینسار دزد زده! خالیش کردن! هرچی بوده بردن! دزدا همه دستگاها رو هم بردن...



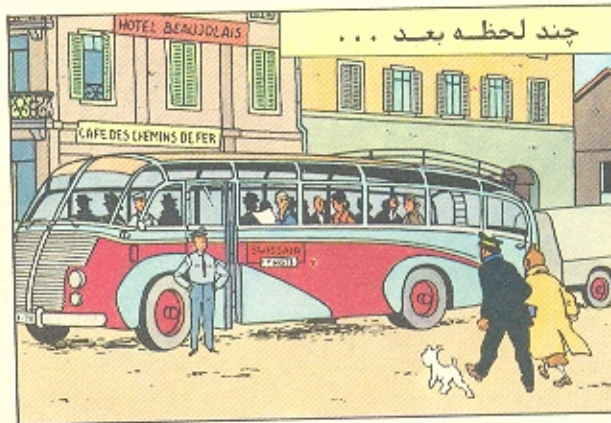
تازه قطع هم شد، لعنت خدا بر شیطون!



لامبيون! لعنت خدا بر شیطون! من... الو... الو...!



بفرمائین آقایون، ما با کمال میل جاهامونو بشما دادیم...



چند لحظه بعد...



الان بماتلفن شده. دو جا تو هواپیمای زوهود خالی شده... اتوبوس تا پنج دقیقه دیگه حرکت میکنه. آیا... بله، ما میگیریم.



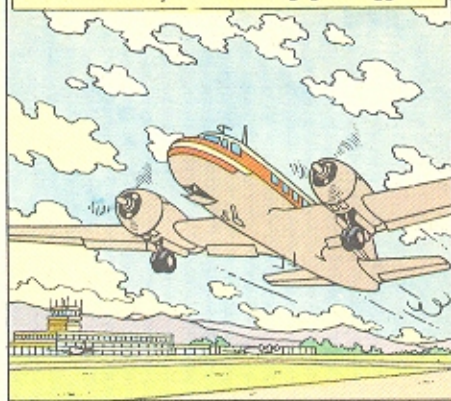
برای حرکت فقط منتظر شما بودیم.







فرودگاه ژنو ساعت ۱۳/۴۰ ...



بالاخره راه افتادیم  
بطرف زوهود ...  
خدا کنه بتونیم این  
تورنسل بیچاره رو  
پیدا کنیم! ...



صدهزار مرتبه  
لعنت خدا بر  
شیطون!



این نوار چسب پر رو رو مینی؟ ...  
نمیدونم چه جوری دوباره برگشته رو  
کلاه من؟



در همین هنگام در ژنو ...

الو، خانم، میخوام باشماره ۳۲۲۱۸  
در زوهود صحبت کنم ... زوهود،  
بله ... چی ... خط اشغاله؟ کار من  
خیلی فوریه، خانم. من ... هیچی! سعی  
کنین به خط آزاد بمن بدین، باشه؟



الو... الو... الو... بله  
بگوشم ... کرور...  
فررت ... الو...  
زوهود؟ ... الو، الو.  
... من ... فررت  
... من ... الو...؟



الو؟ بله، بگوشم ...  
الو؟ ... کرور...  
گل وپ ... چی ...  
الو... چی گفتین؟  
آه! زهرینکوت،  
سلام! ... کرور...  
... الو؟



۱۴/۵۲



۱۵/۳



الو؟ ... فررت ...  
الو، صدات نمی شنوم  
... کال ... چی ...؟  
فررت ... کرور...  
بلندتر صحبت کن  
... چی ...؟



۱۵/۴۸



هادوک، بله... یه جور  
اریاب ماهیگیری ریشو  
کروک... بززز... ریشو  
... نه، ریشو... کرور...  
یعنی ریش داره ...  
کس س... وا! تیشه به  
ریشهات بخوره!



۱۶/۳۰



الو! کرور... بله، فهمیدم... فرور... پش ش  
... به سرپیشوای بزرگ قسم که عالی شد! ...  
کاپیتان هادوک و تن تن. عالی، عالی،  
عالیه! فوری به فرودگاه خبر  
میدم. آفرین!



الو، اینجا پلیس فرودگاه ... سلام رئیس! ...  
هوایمای ژنو... تازه رسیده... چی... اسمشون چیه...؟







کاپیتان، به لکه رو نیم تپته .  
صبر کن تا...



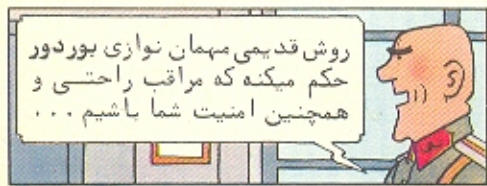
شما کاپیتان ها دوک هست؟... شما  
هم تن تن؟... شما آمد... رئیس  
میخواهد باشما صحبت .  
چی؟... این رئیس از ما  
چی میخواهد؟



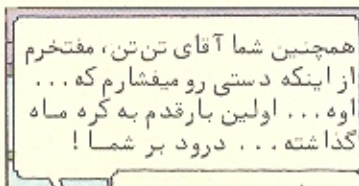
ایست !  
! ?



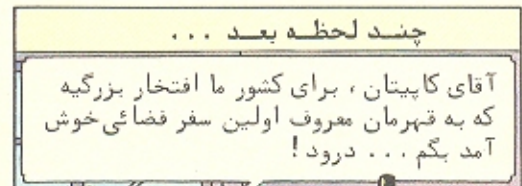
اوف، باید اعتراف کنم که تازه دارم  
به نفس راحت میکشم!... میگفتم  
نکنه ورود مارو خبر داده باشن .



روش قدیمی مهمان نوازی بور دور  
حکم میکنه که مراقب راحتی و  
همچنین امنیت شما باشیم... .



همچنین شما آقای تن تن، مفتخرم  
از اینکه دستی رو میفشارم که...  
اوه... اولین بار قدم به کره ماه  
گذاشته... درود بر شما!  
خیلی خوشوقتم...



چند لحظه بعد...  
آقای کاپیتان، برای کشور ما افتخار بزرگیه  
که به قهرمان معروف اولین سفر قضائی خوش  
آمد بگم... درود!



لعنتی! این  
دیگه چیه؟



این آقایون، کرونیگ و هیمرزک در خدمت  
شما هستن، شمارو به هتل زنور میبرن .  
اتاقتون قبلا رزرو شده... امیدوارم به  
شما خوش بگذره... خدا حافظ!  
خیلی ممنونیم...



بله، میگفتم: امنیت شما  
... ما دو مترجم در اختیار شما  
میداریم که هر دقیقه در  
خدمتتون باشن و هر جا که  
برین با شما بیان و مواظبتون  
باشن.



ده دقیقه بعد در شهر زوهود...  
... این میدان پلیکسی گلا دزه، قصر  
فرماندار هم اونجاست . هتل شما هم  
در دو قدمی اینجاست .



عجله کن!...! باید خودمونو قایم کنیم!...



احتیاط کن! حتما! اون  
دونفر از ژنو ورود ما رو  
به پلیس اینجا اطلاع  
دادن، باید چشممون  
کاملا باز باشه .



یکدقیقه صبر کنین تا  
اتاقای شمارو معین کنیم .  
همینجاست،  
رسیدیم .





اینهم کلید شما آقای کاپیتان. امیدوارم از اتاق خوشتون بیاد.



اینهم کلیدها. حالا شما رو به اتاق راهنمایی میکنیم.



دیدین؟... اون خانم بیانکا کاستافیوره است که به بلبل میلان معروفه. در اپرای زوهود آواز میخونه. اگه دلتون بخواد به شب میتونیم بریم به اپرا در نقش مارگریت، اثر "فاوست" بیداد میکنه. راستی؟...



بیانکا کاستافیوره!!!



بله، میلوی عزیز، ما کاملاً زندانی هستیم! حالا قفس طلائی باشه یا معمولی فرق نداره.

عجب شیکه، بابا.



آقای تن تن، اینهم اتاق شما. به ساعت دیگه واسه شام خدمت میرسیم. اگه تا اونوقت بما احتیاجی داشتن تردید نکنین، زنگ بزنین. ما کاملاً در خدمت شما هستیم.

خیلی متشکرم، آقایان...



اتاق شما به خورده دورتره. متأسفانه دو تا اتاق پهلو هم نبود.



خدای من! چطوری حالش کنم که به مکالمات ما گوش میدن.

زخک



تو چی چی داری میگی... لیپیدوپتر... لیپیدوپتر خودتی، حواست کجاست؟... الو؟... الو؟... الو؟...



من... اوه... آه... بله!... منظورت همون دونتا پروانه ایه که کنار دریاچه ژنو شکار کردی. اونا که شبیه گوساله نیستن کاپیتان، از نوع لیپیدوپتر هستن.



گفتم لعنت خدا بر شیطون! در اولین موقعیت سراین دو تا گوساله ها رو شیره می مالیم! قبوله، مگه نه؟



دردینگ دردینگ

الو... آه تو هستی، کاپیتان... چی؟...



لعنت خدا بر شیطون!... دوست من، الان تو رو از پنجره میندازم بیرون.



تو... آخه... چه... اجازه... آخه... آه!... لعنت خدا بر شیط... آخه لعنت... باید به ضبط ادامه بدیم! داره حالب میشه...



... بهتره بفکر مهربان نوازی دلنشین مردم مهربان این مملکت زیبا باشی! چه ظرافتی! چه محبتی! اون چیزشون... یعنی، نزاکتشن و بخصوص اون... چطوری بگم؟... خوش برخوردیشون... واقعا! لطف میکنن... اوه... لطف... اوه...



دردینگ دردینگ

الو... بله... بله... قطع شده بود... من... اوه... کاپیتان دیگه بفکر اون پروانه ها نباش...





شامپاین؟! شامپاین...  
به این گوسا...

کاپیتان پیشنهاد میکنم به افتخار  
این آقایان به شامپاین باز کنی.

ساعتی بعد...



خوب، امیدوارم  
بتونی از شرش خلاص  
بشی... یادت باشه  
که به ساعت دیگه  
باید بریم شام  
بخوریم.



چی؟! لعنت بر شیطون!  
نه، منظورم این نوار چسبه  
که ولسم نمیکنه!...



آقایون، من مینوشم به افتخار بوردوری و حکمران  
پرافتخارش، مارشال، پلکسی گلاذز!

به افتخار پلکسی گلاذز!  
به سلامتی  
پلکسی گلاذز!



اوه! بیچاره کاپیتان! بازر ما تیسمت  
عود کرده؟! واسش هیچی بهتر از  
شامپاین نیست! پیشخدمتو صدا  
نمیکنی؟



آ آ آخ!



درسته! هیک... فکری بحال خودش بکنه. تازه...  
هیک... منکه چیزی نمیدونم. قسم میخورم!... هیک  
... اسپونز، هیک... رئیس ما... هیک... رئیس...  
پلیس مخفی... هیک... میدونه... و تورنسل...  
خوب! خوب! دیگه اون دست و پا چلفتی  
رو ولش کن. باید بریم بخوابیم.



هی! هی! جالبه، مگه نه!... شما میخواستین...  
مارو... هیک... مست کنین... تا بفهمین...  
پروفیسور تورنسل کجاست... هیک... اما هیچی...  
بهتون نمگم... ما... هیک... مثل قار لالیم...  
نه مثل دار... نه مثل خار... نه مثل دیوار...  
اوه! تورنسل... اون خودش باید فکری  
بحال خودش بکنه.



یکساعت بعد...  
میز شماره هفت چه خبره...  
دارن بطری چهارمشون رو  
میخورن!



دق  
دق  
دق  
دق



مال من تو اتاق تو زندونی  
شده.  
مال منم تو اتاق توغه.



من... هیک... تو همین راهرو...  
هیک... میمونم...  
بله، فکر خوبیه!



شما تا اتاقمون با ما  
میائید... نه؟  
هیک...





خوب شد! ... حالا  
بزنیم بچاک ...



دنگ



هیک ... هنوز نخوابیدین ... فقط میخواستم ...  
هیک ... کلاتون رو بدم ... هیک ... بله من میمونم  
... هیک ... تو راهرو ... همینجا میمونم ... جام  
راحته ... واسم تخت گذاشتن ...



لعنت خدا بر شیطان! حالا همه  
هتل رو بیدار میکنه!  
باید درو باز کنم  
بینم چی  
شده ...



اوف! رد شدن.  
شنیدی؟ ...



خیلی مست بودن ... برای همین  
به پلیس تلفن زدم.  
خوب کاری کردی. حالا  
همه جانگهان گذاشتیم.



همینجا! ... عجله کن!  
... برو شو!



ای داد! برگرد،  
زود! ...



لعنت بر شیطان!  
گیر افتادیم!



نجات پیدا کردیم!  
پلکان فرار!



بینم، شاید از این  
طرف ...



بنگ



مواظب باش کاپیتان! ... حاضری؟



حالا چی بکنیم؟ ... اوه!  
فکری به کلهام زد ...





اون  
رو!!!



یه لامپ که خورد شده!!  
... از کجا ممکنه افتاده  
باشه!?!...



حالا وقتشه... بریم!



ایست!



عجله کن! چراغ هنوز  
سبزه!...



اینجا دنیای آسمان خراش های آنسوی اقیانوس  
اطلس است. لزومی ندارد اسمش را بیاوریم.



... سلاحی اختراع کنند که بزودی بمب اتمی و  
هیدروژنی را مثل ترفه و فشفشه بی مصرف میکند.  
... آقایان، آن روز نزدیک است که این سلاح کشور  
بوردور را به پیروزی برساند و رهبر پرافتخارش  
پلیکسی گلاذ را رهبر مطلق دنیا کند... برای  
اینکه شما گفتار مرا باور کنید از شما دعوت میکنم  
با دقت به این پسرده نگاه کنید.



در همین هنگام ...  
... بله، آقایان، اگر امرای  
ارتش امروز جمع شده اند برای  
اینست که کشف حالیه به اطلاعاتشان  
برسد... بعد از مطالعات زیاد،  
دانشمندان بسوردور  
توانستند ...



... همه بصورت گرد و غبار در آمدن. یک  
شهر کامل از نقشه دنیا حذف شد....



ببینین، این آسمان خراش های سربلک کشیده  
میلرزن، خورد میشن و فرو میریزن.



ما آقایان، این شهر را محکوم به نابودی  
ساختیم. تا چند لحظه دیگر از این شهر  
چیزی باقی نمی ماند. فقط لازم است روی  
دکمه فشار بیاورم ...

بفرمائین!





... این ماکت که از شیشه و پلور ساخته شده بود... بله، می بینم که ناراحت شدین، از چهره هاتون معلومه! شما متأسفین که چرا شاهد ویرانی یک شهر واقعی نبودین!... بما ایمان داشته باشین آقایون!



آروم باشین آقایون، آروم! حوصله کنین!... این شهری که اکنون زیر چشمان شما تبدیل به خاکستر شد فعلاً چیزی نبود جز...



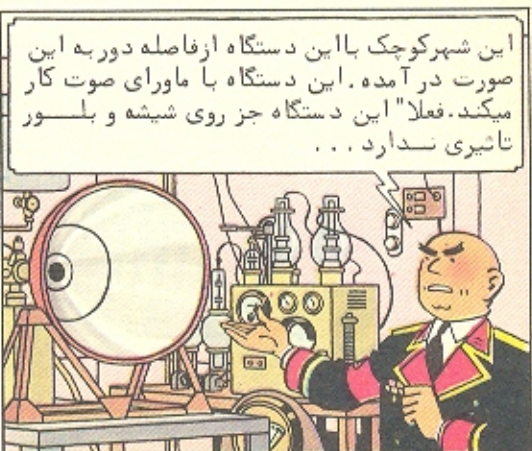
خارق العاده است!  
فوق العاده است!  
با شکوه!



... آنوقت دشمنان بوردور در مقابل اسلحه خطرناک ما دچار وحشت خواهند شد...  
جناب سرهنگ، شما رویای تلفن میخوان.



امادر آتیه نزدیک مانه تنها قادر خواهیم بود از فاصله دور شیشه ها را نابود کنیم بلکه آجر، بتون و فولاد را هم خورد خواهیم ساخت! نقشه های این سلاح شگفت آور موجود است... این تنها چیزی است که فعلاً "میتوانم بشما بگویم... اگر وقتش برسد..."



این شهر کوچک با این دستگاه از فاصله دور به این صورت درآمده. این دستگاه با ماورای صوت کار میکند. فعلاً این دستگاه جز روی شیشه و پلور تاثیر ندارد...



یک ساعت بعد در اپرای زوهود...

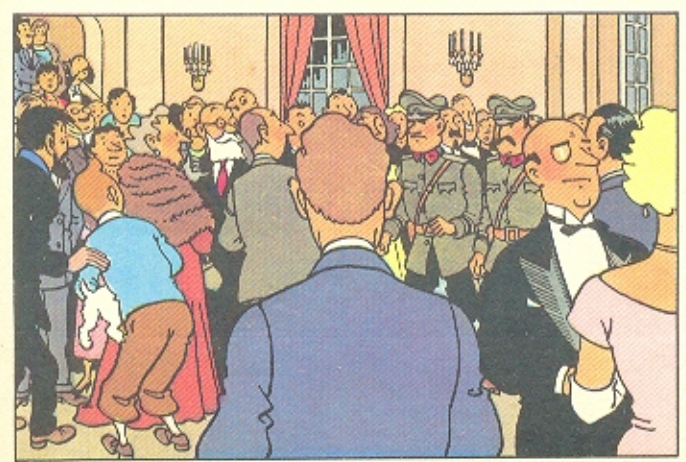
کاپیتان!... کاپیتان، بیدار شو!  
... آنراکته... کاپیتان!



... حوالی ایرا گمشون کردین؟... چی؟ محله رو زیر نظر دارین؟... خوبه... بمحض اینکه گارم اینجا تموم بشه سری به ایرا میزنم تا از نزدیک نظارت کنم. و در عین حال صدای کاستاقیوره رو هم بشنوم.



الو؟ من سرهنگ اسپونز الو... تو هستی لازلو چی؟... اونادر رفتن؟... بحان پیشوای بزرگ سوگند، این غیر ممکنه!!



بله کاپیتان، قاطبی مردم، کمتر ممکنه ما رو بشناسن.

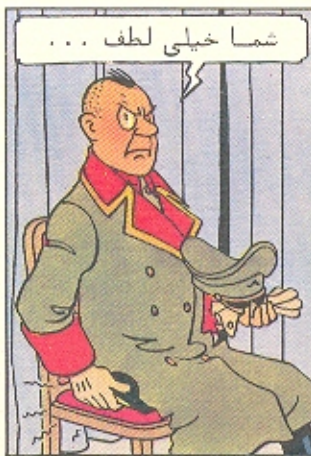


می بینی، اینجا ما بیش از هر جای دیگه امنیت داریم... کی میتونه فکر کنه که ما به ایرا پناه بردیم!













به سلامتی شما خانم... بله، مجسم کنید که پلیس مخفی ما موفق شده یکی از دانشمندی خارجی روبه... به یوردور "دعوت کنه"، این دانشمند کشف جالبی کرده، اسلحه‌ایه که... اگر تکمیل بشه ما تو دنیا از همه قوی‌تر میشیم...

اوه! اینکسه فوق العاده است!



این احمق هارو ببخشین خانم. دارن دنبال دوتا جاسوس میگردن و...

اوه! برام شرح بدین جناب سرهنگ، من عاشق داستانهای جاسوسی هستم! به سلامتی شما...

جاسوس؟ ما؟... دروغگوی کثافت.



بنگ



احمق، خیال میکنی اونارو اینجا پیدا میکنی؟... زود، بیرون! عقب گرد!



امیدوارم اینکارو بکنه... برای خودش میگم... بهرحال همینجاستو حیب پالتوم دستور آزادی اش رو امضاء شده دارم. فردا باید انتخاب کنه، یا نقشه هاش رو بما میده یا دیگه هرگز هیچکس اسمش رو نمی‌شنوه!

ولی، جناب سرهنگ، ممکنه نقشه هارو بشما بده و وقتی برگرده به کشورش تعریف کنه که چطوری ناچار شده باشما همکاری کنه!...



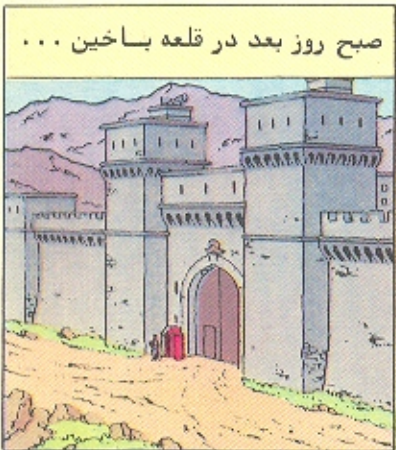
هی! هی! حق باشماست... ولی فعلاً! لااقل همینجا پیش خود ما ست!... در قلعه باخین ازش نگهداری میشه. به جان پیشوای بزرگ سوگند تا وقتی که نقشه هاش رو بما نده همونجا میمونه!

اوه! بالاخره ناچار میشه با شما راه بیاد...



بله، ولی خود همون دانشمند باید اسلحه‌اش رو تکمیل کنه و تا حال هم حاضر نشده نقشه هاش رو بما بده، دلیلش هم اینه که نمیخواد از کشفش برای ویرانی استفاده بشه!

همه این دانشمندا کم و بیش حواسشون پرته...



صبح روز بعد در قلعه باخین...



بله، مادام! این شغل منه!... خوب، من هی دارم حرف میزنم و وقت میگذره... اگه اجازه بدین... همسرم چندتا از دوستانو خونه ما دعوت کرده... اگه شما هم تشریف بیارین و آوازی برای ما بخونین همه خوشحال میشن.

با کمال میل!... ایروما، پالتوی جناب سرهنگ و پالتوی منو بیار.



هی! هی! فکراینم کردم!... اگر این دانشمند آزاد بشه، این آزادی در حضور دو نفر از اعضای صلیب سرخ بین المللی انجام میگیره. در حضور اونا دانشمند ما باید اعلام کنه که با میل خودش به کشور ما اومده و نقششو بما داده... اجازه ورود این دو نفر هم توجیب پالتوی منه...

چه حيله خوبی، جناب سرهنگ! بی نظيره!



الو، پلیس مخفی؟... اینجا قلعه باخین، سرگرد کاردوک صحبت میکنه، ممکنه باجناب سرهنگ اسپونز صحبت کنم؟...



... احتیاط را نباید از دست داد. من باید اطمینان حاصل کنم... اجازه میدین؟...

خواهش میکنم! بفرمائید!



پس جناب سرهنگ اسپونز شمارو فرستاده که پروفسور رو ببرید... نامه‌های مربوط بشما به نظرم درست میاد، دستور آزادی هم نقصی نداره... با اینحال...





بله آقایون، همه چی کاملاً درستسه .  
الان پروفیسور تورنسلو صدا میکنم .



آه بله! دو نفر از اعضای صلیب سرخ  
بین المللی... اجازه ورود؟... کاملاً"  
بی عیبیه قربان، خودم اونارو پرکردم ...  
دستور آزادی هم درسته قربان، جناب  
سرهنگ دیروز صبح امضاش کرده ...  
بله ... خدا حافظ قربان .



الو... چی؟... هنوز نیومدن؟... شما کی  
هستین؟... منشی ایشون؟... در اینصورت  
شاید بتونین خودتون جواب منو بدین ...



آه چرا... سرگرد کاردوک  
تلفن کرد .

اون مسخره؟... آدم  
خسته کننده ایه ...  
دیگه چی میخواست؟



این خیلی بده... خیلی  
بسد... نمیدونم کجا تونستن  
خودشونو مخفی کنن ... خبر  
دیگه ای نشد؟

خیر جناب سرهنگ ...



سلام کاویج! ... تازه مازه چه  
خبر؟... رفقای تورنسل؟...

هنوز خبری نشده . جناب  
سرهنگ . هیچی .



یک لحظه بعد ...

هاااااااا . می خندم ... بوم  
بوم ... بوم بوم ... بوم

اینهم رئیس...  
خدارو شکر امروز سر  
حاله ...



تو... توگفتی دستور آزادی  
پروفیسور تورنسل؟...

من... بله، جناب سرهنگ.



منم همین جواب رو بهش دادم  
جناب سرهنگ... اوه... ..

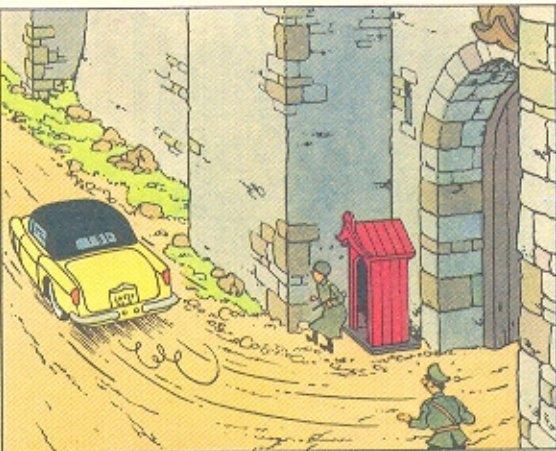


میخواست بدوننه دستور آزادی  
پروفیسور تورنسل که شما امضاء  
کرده بودین درسته یا نه .

بجان پیشوای بزرگ قسم، وقتی به  
سند امضاء منو داره، خوب،  
درسته دیگه، مگه نه؟...



چی؟... ماشین شون  
خارج شده؟...  
بی عرضه ها... نادونا...  
باید بگیرینش... وگرنه  
تیربارانت میکنم!...



دور بنگ

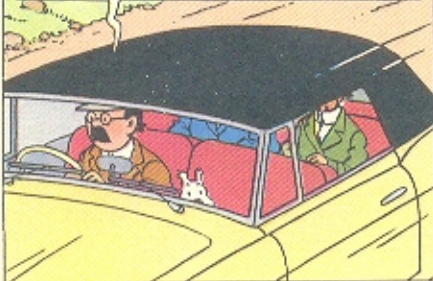
الو... بله منم... سلام جناب  
سرهنگ... چی؟... پروفیسور  
تورن... اما جناب سر...



کاغذ... خیانت!  
... دزدیدن!!...



بله، ولی خیال نکنین در دستموم شده ... تا مرز با اتومبیل دو ساعت راعه. واگه تا اون وقت بفهمن چه کلاهی سرشون رفته، من ...



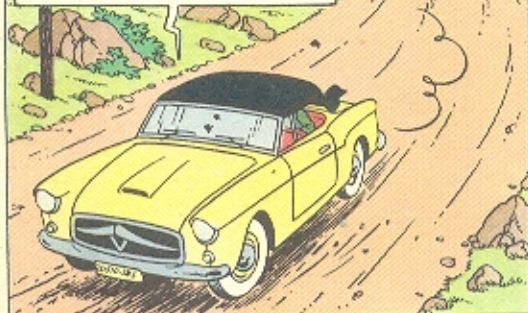
حوصله کن همه چیز را برات تعریف میکنم ... با مزه تر از همه اینکه خود سرهنگ اسپونز استاد لازم رو برای آزاد کردن تو در اختیار ما گذاشت! ... جالبه، نه؟ ... تصادفاً توی ایرا این اتفاق افتاد و اونجا، برای تعبیر دادن قیافه همه چیز مهیاست! ... فوق العاده است، نه؟



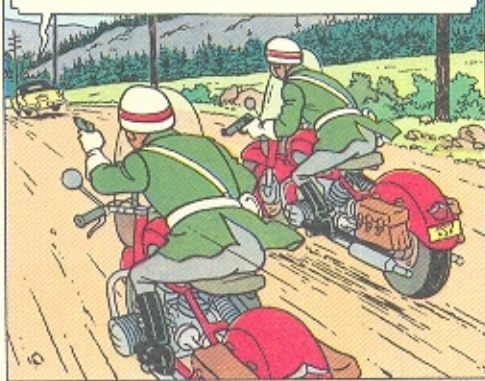
بله، خودمم، هادوک! ... اونم تن تنه که داره مارو بطرف آزادی میبره!



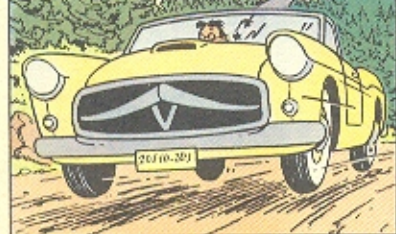
عجله کن کاپیتان! قسمت عقب سقف اتومبیل رو باز کن، بعد من قسمت جلورو باز میکنم ...



اوضاع خرابه! دستور دستگیری داده شده ...



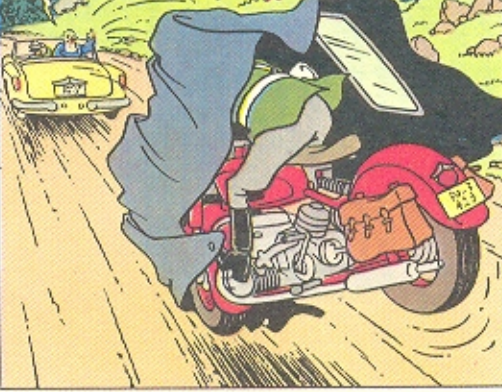
کاپیتان! راجع به چترم ازت می پرسدم ... فعلاً "نجات پیدا کردیم، ولی خیال نمیکنم بهمینجا ختم بشه ..."



خوب، فعلاً "حساب این دو تا رسیده شد!"



بفرما!



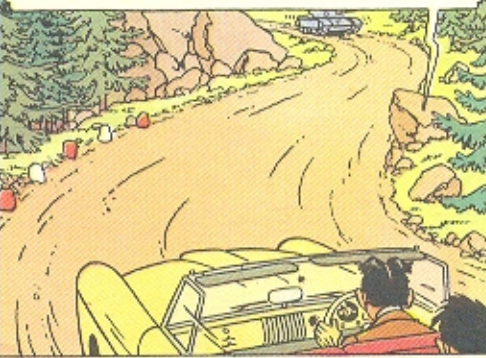
وای! ماشین منحرف میشه!



وای! وای! ...!



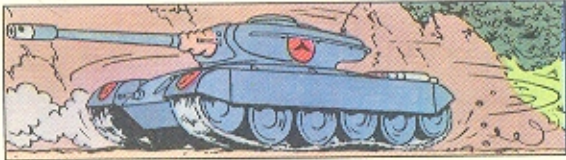
وای! ...! حدسم درست بود ... به تانک جاده رو بسته! ...! باید زود ترمز کنیم! ...!







چه اتفاقی بچه‌ها!



شانس آوردیم که از ماشین پرت شدیم بیرون! وگرنه...



اگه اون زیر باشن که چیز زیادی از شون بیرون نمیارند...



هرچه با دادا داد! ما که رفتیم...



... از وقتی که از کره ماه برگشتیم من دیگه تانک نروندم!



ای دادا دیداد!... جاده رو بستن!...



فقط این تورنسل بیچاره حالش خوب نیست... تن تن مواظب باش مارو دوباره اینور اونور تندازی!

هرکاریتونم میکنم، اما...



مواظب باشین، تانکه داره میساده!... خوب هدف بگیرین!... آتش!



اگه با این بچه‌بازی‌ها بخوان جلو مارو بگیرن!...



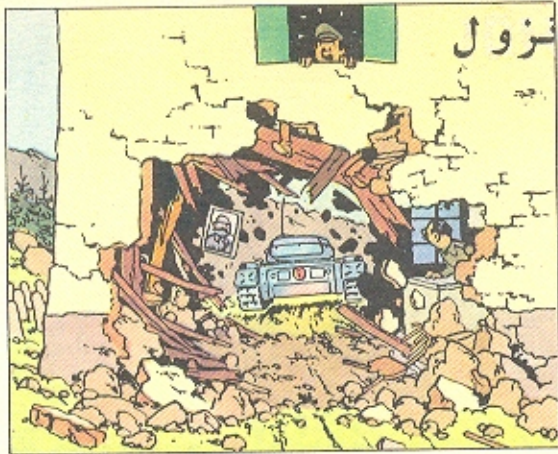
چی...؟ چی گفتی؟... یه تانک!!!... اونا یه تانک گرفتن؟!... منفجرش کنید!... ریزشش کنید!...











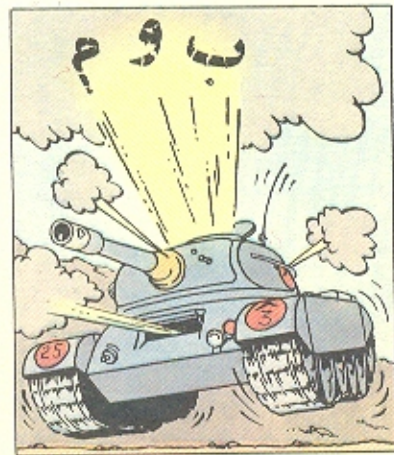
نزول



تنها راه ممکن، خود ساختمون گمرکه  
... بزن بریم!



جاده بسته است! ...  
توپهای ضدتانک هم در  
دو طرف جاده گذاشتن!  
... حالا چکار کنم؟



بوم



به مرز اون کشور رسیدیم! دیگه  
ممکن نیست اتفاقی برای ما بیفته!



نجات پیدا کردیم، تریفون! نجات!



حالا باید به پیپ  
با دل راحت کشید!  
اولین پیپی که با  
راحتی خیال تو این  
سفر میکشم ...



دانتک  
دونتک  
تلخک  
میلو... بیبا  
اینجامیلو! ...  
ببینت



دو روز بعد در ژنو ...  
یه چتر فرمودین؟ چه  
حور چتری بود؟

اشیاء  
گمشده



من ... من هیچ بفکراون ترقه‌ها  
ننودم، لعنت خدا بر شیطون!



بی شک کسانی که داشتن فرار  
میکردن ... بیچاره‌ها! ... باید  
ریز ریز شده باشن ...



نقشه‌ها!؟!؟! ای خدای بزرگ!  
... ناپدید شدن! ...



حالا خوب نگاه کنین ... دسته  
را میگیرم ... پیچ میدم ... بفرما  
... حالا چی پیدا میشه؟ ...



چتر من! ... چتر  
عزیزم! بالاخره  
پیدا کردم!







آه! بالاخره رسیدیم خانه! حالا استراحت خوبی میکنیم!



دو روز بعد در مولینسار...



با وجود این اطمینان دارم که... جالبه!  
جالبه یا جالب نیست ولی من دیگه به تنگ اومدم!... ما تورو نجات دادیم، ولی دیگه حوصله ندارم غصه نقشه هات رو هم بخورم!... دیگه میخوام برگردم خونه و استراحت کنم!



پاپا!... پاپا!... به ریشوی گنده اسباب بازیهای منو میشکته!...



لعنت خدا بر شیطان! اینجا چه خبره؟...



هوا خوب بود... بخودم گفتم؛ برفاقین، باید از آخرین روزهای تعطیلات استفاده کرد. و چون ویلای تو خالی بود گفتم به چند روزی بیام اینجا...



صدمرتبه لعنت خدا بر شیطان! لامپیون، اینجا چه غلطی میکنی؟  
من؟... هیچی رفیق، هوا خوب بود... حالا چرانمیایی تو؟ ناراحت نشو... فکر کن منزل خودته...



آه! ببین کی اومده!... کاپیتان شجاع!... به موقع رسیدی رفیق، درست همین الان داشتیم حرف تورو میزدیم.



عجله کنین!... زودباشین!...  
تورنسله، به راست رفته بود به اتاق خودش...



... با افراد خانواده ام.





گرفتاری اینه که فقط بوردور نیست. همه اونائی که میخوان از اختراع من برای جنگ استفاده کنن دنبالشن. منم اینو نمیخوام. فقط یه کار میتونم بکنم. باید میکروفیلیم رو از بین ببرم!



چیزی که باعث تفریح منه اینه که بدون این نقشه ها بوردورپها حسابشون پاکه!



تورنسل لعنتی! ... خوب حالا دیگه خیالت راحت شد؟ چونکه فکر میکنم بدون این نقشه ها بوردوری ها نتونن غلطی بکنن!

نخیر! روی میز گذاشته بودم.



میکروفیلیم ها! ... میکروفیلیم ها رو پیدا کردم! ... منکه هرگز حواس برتی نداشتم، نمیدونستم چطوری اونارو روی میز گذاشته بودم و بیادم رفته بودور شون دارم.



آدمک کله یوک دیوونه! همه تصمیم گرفتین منو دیوونه کنین! ... نمیدونم چی مانع میشه همه شما رو با تفنگ بیرون کنم ...

مخملک؟؟؟؟ به سن تو؟! ... خدای من! ...



لعنت خدا بر شیطان حرامزاده!

اوه! ببخش ... من نمیدونستم ... خیال میکردم ...



نباید دست به دست کرد. باید این فداکاری رو بکنم! ... اجازه میدی کاپیتان؟



مخملک! ها! ها! ها! آدم با این سن و سال مخملک بگیره ... ها! ها! مخملک! ها! ها! ها!



... ولی حال کاپیتان بیچاره حواس منو برت کرده: مخملک گرفته! مخملک؟ چه خنده داره! خیلی بامزه است! ...!



راستی دوست عزیز، فکری به خاطر ام و مد. تمام ماشین پاشین های آزمایشگاه شما بیمه شده هستن؟ ...

اوه ... من حالم خوبه، متشکرم ...



مخملک! ... خیلی خطرناکه!



پایان



مخملک!!! اما! ... مرض واگیره این مخملک! ...!







دوره کامل ماجراهای «تن و تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت سوی بلورین	جزیره سیاه
معبد آفتاب	هدف کره ماه
آن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای «تورنسل»	اسرار اسب شاخدار
انبار ذغال سنگ	تن در کنگو
تن در آبت	سیگارهای فرعون
جواهرات «کاستافیور»	گل آبی
گنجهای «راکم»	گوش کنده شده
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن در آمریکا	خرچنگ پنجه طلانی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های  
«تن و تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه ها، مجموعه ای  
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال

